

مهر و تاب

۱۴۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۱.....مقدمه
- ۳.....خطبه نورانی تطنجیه
- ۴.....معرفی خطبه نورانی تطنجیه
- ۶.....شرح فرازهای منتخب از خطبه نورانی تطنجیه
- ۱۳.....خطبه نورانی افتخار
- ۱۴.....معرفی خطبه نورانی افتخار
- ۱۶.....شرح فرازهای منتخب از خطبه نورانی افتخار
- ۲۴.....خطبه نورانی مفاخره
- ۲۵.....معرفی خطبه نورانی مفاخره
- ۲۷.....شرح فرازهای منتخب از خطبه نورانی مفاخره
- ۳۵.....خطبه نورانی نورانیت
- ۳۶.....معرفی خطبه نورانی نورانیت
- ۳۹.....شرح فرازهای منتخب از خطبه نورانی نورانیت
- ۵۸.....خطبه نورانی الوسيله
- ۵۹.....معرفی خطبه نورانی الوسيله
- ۶۱.....شرح فرازهای منتخب از خطبه نورانی الوسيله
- ۸۱.....منابع و مأخذ شرح خطبات

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى خَاتَمِ أَنْبِيَائِهِمْ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ
وَالْحَقِّ الْمَسْنُونِ رَدِّعْ فِيهَا بِقَدْرِ مَا الْحَقُّ بِرَحْمَتِكَ

اللهم صل على محمد وآل محمد

عجّل الخصال ورجع الشرير

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛¹
ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید.
از اول خلقت؛ نورالله دو قسم شد تا در نهایت در پیوندی مبارک دوباره یکی شوند
و بعدها در یک نقطه باشد که تمام نور واحد در برابر دیدگان جهان مجسم شود...
در روز ۱۸م ذی الحجه سال ۱۰ هجری قمری،
آن زمان که دستان مبارک حضرت امیرعالم
بر دستان مبارک حضرت نبی اکرم نشست...
«من كنت مولا فهذا علي مولا»

عبارتی عظیم بود که از لسان مبارک پیامبر اعظم (صلی الله و علیه و آله و سلم)
جاری گشت تا امیرالمومنین را به عنوان «ولی» مطلق معرفی نمایند.
در حقیقت معنا، شأن ولایت را برای همه ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) بیان
فرمود و از خلائق برای همه ایشان بیعت گرفت و امروز صاحب مقام و میراث دار
نام "مولا" حضرت ولی الله الاعظم (ارواحنا له الفداء) می باشند.

«انا الاول و انا الآخر و انا الظاهر و انا الباطن»

یگانه امیر عالم بر سینه «انا» می زند، تا زمین و زمان بدانند معرفت الله، جز
با شناخت علی (علیه السلام) به نورانیت؛
میسر نشود.

امیرالمومنین علیه السلام:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شُرُوطًا وَإِنِّي أَنَا وَدُرِّيَّتِي مِنْ شُرُوطِهَا؛²

بدرستی که برای «لا اله الا الله» شروطی است و من و فرزندان من از شروط آن است.

امیری که؛

در عید غدیر دلیل رسالت حضرت رسول می شوند...



يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۳

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده‌ای.

در شب معراج، حضرت حق با صوت مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) با محبوب خویش تکلم می‌کند...

و کعبه، به یمن قدم مبارک‌شان آغوش می‌گشاید.

«شهریار»، مولانا علی (علیه السلام) بود و «مهرش» عهدالستی بود، که از محبتش گرفته شد و آنگاه که به دعوت حق، بلی گفتند دل را آماده‌ی پذیرش مهر پدرانه‌اش کردند...

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَأَخَذَ عَهْدَ النَّبِيِّينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام)^۴

خداوند تبارک و تعالی میثاق پیامبران را بر ولایت حضرت علی (علیه السلام)، و عهد و پیمان پیامبران را، بولایت حضرت علی (علیه السلام) گرفت.

امیرالمؤمنین، شهریار قلوب است.

مهرش چنان بر دل‌ها می‌تابد که شب‌های تردید را سحر می‌کند...

در نگاهش، عدالت شکوفه می‌دهد...

و در دستش، حق چون ذوالفقار برق می‌زند.

در نهایت این «أنا» های مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، که راهی می‌شوند برای کسب معرفت حضرت‌شان، تا لشکر صاحب الزمان (ارواحنا فداء) با ولایت علوی مبعوث شده و احیای عدل علوی نمایند؛

چنین است که گام‌های بسوی ظهور محقق می‌شود.

ان شاء الله.

۱. سوره مبارکه نساء، آیه ۵۹

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۴۳

۳. سوره مبارکه مائده آیه ۶۷

۴. تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱



خطبہ مبارکہ تطنجیر



معرفی خطبه نورانی تطنجیه

این خطبه نورانی از خطبه‌های منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. نام آن از واژه «تطنج» برگرفته شده که در فرازی از خطبه به آن اشاره شده است: «أنا الواقف على التطنجين».

معنای لغوی این واژه «خلیج» است و برخی «تطنجین» را به دنیا و آخرت تفسیر کرده‌اند. گروهی نیز آن را «اقلیم» دانسته‌اند؛ چرا که در فرازهای پایانی خطبه به چهار اقلیم اشاره شده است.

قدیمی‌ترین شخصی که از این خطبه یاد کرده، مرحوم حافظ رجب برسی است. ایشان در کتاب خود «مشارق الأنوار» پیش از نقل فرازها، به محل ایراد خطبه اشاره می‌کنند و آن را جایی میان مکه و مدینه می‌دانند.

برخی بزرگان در دفاع از صحت خطبه و نیز از حافظ رجب برسی سخن گفته‌اند. به اعتقاد آنان، ظاهر برخی عبارات حدیث که در نگاه نخست با اصول و قواعد مورد نظر منکران خطبه ناسازگار و غلوآمیز به نظر می‌رسد، دلیل بر انکار آن نیست؛ بلکه با تدبر و تأمل در متن خطبه و مقایسه آن با دیگر کلمات اهل بیت علیهم السلام - که همانند آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند - می‌توان به صحت آن پی برد.

برخی نیز زمان ایراد این خطبه را به جنگ صفین نسبت داده‌اند؛ زیرا در آن از گرفتن انتقام کشته‌شدگان صفین سخن گفته شده است.

خطبه با تکیه بر موضوع آفرینش آغاز می‌شود که به بخش «خلق عالم» در خطبه نخست نهج البلاغه نزدیک است. سپس به جایگاه پیامبر و جانشینی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده و بر راه نجات بودن ایشان تأکید می‌کند.





در مرحله بعد، به مضمون اصلی خطبه، یعنی احاطه علمی و گستردگی دانش حضرت (علیه السلام) بر علوم گذشته و آینده، عالم ذر و اسرار خلقت پرداخته می شود. پس از آن، برخی معارف غیبی مانند فردوس، عین حمئه، اقالیم و طبقات بهشت و جهنم بیان می شود.

در پایان نیز ردّ غلو از سوی وجود مبارک حضرت (علیه السلام) مطرح می شود؛ آنجا که می فرمایند: «علی نوری است که مخلوق است و بنده ای است که روزی داده می شود».

علامه حسن زاده آملی در این باره متذکر شده اند:

«در اصول کافی یازده حدیث درباره افسان کامل آمده است که در تک تک آن ها باید دقت شود. در حدیث هشتم، امیرالمؤمنین می فرمایند: «أنا عين الله». روایات این باب، مصدّق همه روایات کتاب مشارق الأنوار و نیز تأییدکننده بسیاری از خطبه ها و احادیث صعب و مستصعب صادر شده از خزانه علم الهی است.»

در بخش هایی از خطبه، جابر (در منابع از جابر بن عبدالله انصاری یاد می کنند) پرسش هایی مطرح می کند و از مخاطبان سرشناس آن به شمار می آید.

*منابعی که خطبه نورانی در آن نقل شده است:

- مشارق الأنوار یقینین مرحوم رجب برسی
- هبة الله موسوی در المجموع الرائق
- آقا بزرگ تهرانی الذریعه، ج ۲۶، ص ۳۱۰
- الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام (الفیض الکاشانی)، ج ۱، ص ۹۴۸
- علامات المهدي المنتظر فی خطب الامام علي و رسائله و احادیثه نویسنده (الفتلاوی)، ج ۱، ص ۳۵۲
- کتاب "علی علیه السلام و خطبه تطنجیه" (تحقیق کامل توسط محقق عالی قدر جناب آقای دکتر عبد العلی گویا)

*منابعی که بخشی از فراز های خطبه نورانی در آن نقل شده است:

- رسائل آل طوق القطیفی (الشیخ أحمد آل طوق)، جلد ۱، ص ۱۴۹
- البراهین القاطعة (الأسترآبادی)، ج ۳، ص ۲۸۹
- الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة (الشیخ حرّ العاملي)، ج ۱، ص ۳۷۵
- الزام الناصب فی اثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف (الیزدی الحائری)، ج ۲، ص ۲۰۰



فرازهایی از خطبه مبارکه تطنجیه:

انا الاول والاخر والظاهر والباطن*

در این فراز از خطبه تطنجیه، چهار نام و صفت از اسما خداوند عزوجل (اول، آخر، ظاهر و باطن) به امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت داده شده است. برای شرح آن از کلام و لسان امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلایل نامیدن حضرت به این اسامی را بررسی می کنیم و معانی آنها را هنگام نسبت دادن به امیر عالم و پروردگار متعال مقایسه می کنیم:

تمامی فرازهایی که از کلام خداوند بلندمرتبه جاری گشته مربوط به روایتی ست که پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) در شب معراج گذراندند و خداوند این صفات امیرالمومنین را به ایشان معرفی نمودند.^۱ و تمامی فرازهایی که از لسان حضرت علی (علیه السلام) نقل شده مربوط به ماجرای در مسجد است؛ هنگامی که اصحاب از امام درخواست می کنند تا حدیثی گویند و ایشان با اینکه پیش از سخن گفتن به آنها هشدار می دهد که این سخن برای آنها سنگین خواهد بود اما به اصرارشان این چهار نام الهی را که در وجودشان تجلی یافته به آنها معرفی می کنند.^۲

* منابع آنها می مذکور که به صورت صریح و ضمنی ذکر شده اند:

- الفضائل (لابن شاذان)، ج ۱، ص ۶۹
- مدینه معجز الأئمة الإثني عشر ودلائل الحجج على البشر، ج ۱، ص ۲۱۴
- مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۳۷
- الإختصاص، ج ۱، ص ۳۴۵
- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، ص ۷۷
- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۱، ص ۶۳۱
- البرهان في تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۳۵
- کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۳۳
- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص ۵۱۴
- بحار الأنوار - ط مؤسسة الوفاء، ج ۳۸، ص ۳۴۹
- جامع الأسرار و منبع الأنوار، ج ۱، ص ۴۱۱
- الأربعين في حب امير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليه السلام) (أبو معاش)، ج ۴، ص ۱۷۲
- شرح توحيد صدوق (القمي)، ج ۲، ص ۳۰۳
- ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۶

أنا الأول

پروردگار عزوجل درباره دلیل نامگذاری شان به اسم "الأول" می فرماید:

«أنا الأول ولا شئ قبلي»

اولم و هیچ چیزی قبل من نبوده است.

۱- درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

على الأول، اول من أخذ ميثاق من الأئمة

طبق این سخن، امام علی علیه السلام اولین نفر از ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند که اخذ میثاق کردند.

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»³

پیامبر (صلی الله علیه و اله) ذیل تفسیر این آیه و درباره عهدی که خداوند از ائمه اطهار گرفتند، می فرماید:

«خداى تعالى از من و از دوازده امام بعد از من پيمان گرفت و آن ها حجت هاى خداوند بر خلق او هستند.»⁴

همچنین درباره عهد میثاق در آیه ی دیگری به زمانى اشاره می شود؛ که زمین و آسمان، جن و انس و خورشید و ماه وجود نداشتند؛ خداوند خواست مخلوقات را بیافریند.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»⁵

پس آن ها را پراکنده نمود و از آنان پرسید:

پروردگار شما کیست؟

اولین کسانی که پاسخ دادند، رسول خدا، امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) بودند که فرمودند: تو پروردگار مایی.

«فَقَالَ لَهُمْ مَنْ رَبُّكُمْ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ (علیه السلام) فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا»⁶

و بدین ترتیب بود که آنان را به عنوان حاملان علم الهی و دین برگزید و بنی آدم را فرمان داد که به ربوبیت خداوند و اطاعت از ائمه معصومین اقرار نمایند.

۲- امیرالمومنین (علیه السلام) درباره "اول" بودنشان می فرمایند:

«أَنَا الْأَوَّلُ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَأَسْلَمَ»

و خودشان را به عنوان اولین ایمان آورده به خداوند و اسلام معرفی می کنند.
در فرازی از نهج البلاغه حضرت حق را مخاطب خود قرار داده و اینگونه خودشان را
وصف می کنند:

من اولین منیب هستم، اولین کسی که به سوی پرودگار بازگشت و از دیگران
گسست و به خداوند پیوست و کسی که جز پیامبر احدی پیش از او نماز نخواند.
«اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ وَلَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ بِالصَّلَاةِ»⁷

در زیارت غدیریه نیز چنین آمده:

وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَصَدَّقَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى نَبِيِّهِ

اول کسی که به خدا ایمان آورد و آنچه را بر پیامبرش نازل شده بود تصدیق کرد.

همینطور حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره امام علی (علیه السلام)
هنگامی که امت برای پیمان بستن با پیامبر خدا بر او عرضه شدند عرض کردند:

«وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي حِينَ بُعِثْتُ وَ هُوَ الصَّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْقَارِؤُ يُفَرِّقُ بَيْنَ
الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ»

اولین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا در هنگام بعثت باور داشت و او
صدیق اکبر است (راستگوی بزرگ)، و جداکننده ای ست که میان حق و
باطل جدایی می اندازد.⁸

أَنَا الْآخِرُ

خداوند عزوجل درباره "آخر" بودن خود می فرماید:

«أَنَا الْآخِرُ فَلَا شَيْءَ بَعْدِي»

آخرم و هیچ چیزی بعد من نیست.

۱- و از قول خودش به این دلیل امیرالمومنین (علیه السلام) را با این اسم خطاب کرده که:
آخرین نفری ست از میان ائمه (علیهم السلام) که قبض روح می شود.
«على الآخر آخر من اقبض روحه من الأئمة»

روزی امیرالمومنین (علیه السلام) درحالی که مقداری شن جمع کرده بودند و سرشان را بر آن گذاشته بودند، خواب بودند در همین حال
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شدند با پای خود او را حرکت دادند، فرمودند:
برخیز ای دابة الأرض!

مردی از اصحاب عرض کرد:
ای رسول خدا، آیا ما می توانیم یکدیگر را با این نام صدا بزنیم؟
پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:
نه، به خدا سوگند، این نام مخصوص اوست؛ و او همان «دابه» ای است که خدا در کتابش یاد کرده است⁹:

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»¹⁰

و هنگامی که فرمان عذاب بر آنان واقع شود، برایشان جنبنده ای از زمین بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید؛ زیرا مردم به آیات ما یقین نداشتند.

«دابة الارض»، به معنای «محرک و جنباننده زمین» است

آن هنگام که آخرالزمان فرارسد خداوند حضرت علی (علیه السلام) را به
نیکوترین صورت بیرون می آورد و با وسیله ای (مهر یا تیر داغ) دشمنان شان را
علامت گذاری می کنند. «وَمَعَكَ مِيسَمٌ نَّيْسُ بِهِ أَعْدَاءُكَ»¹¹

این همان دلیلی است که حضرت (علیه السلام) خود را چنین می نامند:

«وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِيسَمِ»¹²

پس اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) آخرین کسی است که قبض روح می شود، اشاره به زمان رجعت ایشان دارد.

«وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»¹³

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه روزی را توصیف می کند که مومنان کشته شده رجعت می کنند تا بمیرند و هیچ کس رجعت نمی کند مگر اینکه مؤمن خالص یا مشرک محض باشد.¹⁴

همچنین در پاسخ به فردی که گمان اهل سنت را بیان کرد که فکر می کردند منظور از یوم حشر روز قیامت است، فرمودند: آیا خداوند در قیامت از هر امتی فقط گروهی را محشور می کند و بقیه را رها می کند؟ نه؛ بلکه این آیه درباره رجعت است. اما آیه مربوط به قیامت این است:¹⁵ «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»¹⁶ و همه آنان را محشور می کنیم و هیچ کس را فروگذار نمی کنیم.

۲- امیر عالم (علیه السلام) دلیل "آخر" بودن شان را چنین تصریح کرده اند که: «أنا الآخر فأنا آخر من سجد النبي (صل الله عليه وآله) ثوبه و دفنه» آخرین کسی هستند که پیغمبر اکرم را کفن و دفن می کنند.

أنا الظاهر و أنا الباطن

خداوند درباره ظاهر و باطن بودن خود چنین گفته است:

«... أنا الظاهر فلا شئ فوقی

و أنا الباطن فلا شئ تحتی»

من ظاهر و هیچ چیز فوق من نیست
و باطنم و هیچ چیزی تحت من نیست...



درباره امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده:

«على الظاهر اظهر عليه جميع ما اوحيته اليك
على الباطن ابطنته سري الذي اسرته اليك»

علی ظاهر است چرا که هر آنچه بر پیامبر وحی شد برای علی ظاهر و آشکار است و
علی باطن است چرا که همه ی اسرار نبی (صلی الله علیه و آله) در باطن اوست.

در روایتی حضرت (علیه السلام) از مردم دعوت می کند تا از علمی که از شیر
دهان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در نای شان فرو ریخته است بهره ببرند، تا
فرصت هست و تا وقتی که این گوهر ناب در کنارشان حاضر و قائم است، بپرسند
و از میوه ی این سبد علم طلب کنند، چرا که علم اولین و آخرین نزد اوست.
«سلوني قبل أن تفقدوني، هذا سبط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقني رسول الله
زقا، فاسألوني فإن عندي علم الاولين والآخرين»¹⁷

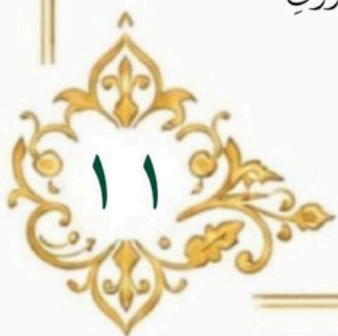
در ادامه ی حدیث از احاطه ی خود بر کتب آسمانی می گویند، از قرآن،
تورات و انجیل و زبور.
« بخدا سوگند اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات و اهل
انجیل و اهل زبور و اهل قرآن به کتب آسمانی خود بگونه ای فتوی دهم که هر
کدام از آن کتب به زبان آمده و بگوید:
«درست گفت علی»، برآستی شما را به همان فتوی داد که خداوند در من نازل
فرموده.»¹⁸

خداوند نیز در قرآن، صاحب علم کتاب را امیرالمومنین (علیه السلام) معرفی می کنند.
«كُنِيَ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»¹⁹
و یادآور این امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند که در تفسیر این آیه بیان داشتند:
منظور از آن علی (علیه السلام) است.²⁰

در جایی دیگر حضرت (علیه السلام) در گفت و گویی با جناب سلمان
فارسی می فرمایند:

از من بپرسید چرا که دانش مرگ ها، بلاها، وصیت ها، نسب ها و داوری
قاطع نزد من است؛ من از پیدایش اسلام و پیدایش کفر آگاهم.
من صاحب نشانم، و من جداکننده بزرگ حق از باطل هستم.

«عِنْدِي عِلْمُ الْمَنَآيَا وَالْبَلَايَا وَالْوَصَايَا وَالْأَنْسَابِ»²¹



و ادامه می دهند:

از من درباره ی درباره آنچه تا روز قیامت رخ می دهد، و آنچه پیش از من و در دوران من و تا زمانی که خدا پرستیده می شود، پرسید.²²

چرا که تمام اسرار پیغمبر در سینه ی علی پنهان گشته است.

إِنْدَجَتْ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ نُحِثُ بِهِ لَا ضَطْرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأُرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ²³

علم اسراری که طبق گفته شان اگر آنها را بر خلق آشکار سازند، همچون لرزیدن ریمان ها در دل چاه های عمیق و ژرف، مضطرب می گردند.

همان گونه که در این شرح بیان شد، با مقایسه معانی این چهار اسم و صفت — **الأول، الآخر، الظاهر و الباطن** — در نسبت با خداوند عزوجل و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، روشن می شود که اطلاق این اوصاف بر آن حضرت نه از باب غلو، بلکه از جهت **مظهریت و تجلی اسماء الهی** در وجود ایشان است. این صفات در مورد خداوند، بیانگر حقیقت ذاتی و مطلق اوست؛ اما هنگامی که درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار می روند، نشان دهنده مقام ویژه ای است که دارند.

از این رو، شناخت این معانی نه تنها منافاتی با توحید ندارد، بلکه انسان را به فهم عمیق تری از جایگاه اولیای الهی می رساند. بر همین اساس، بر هر کسی که محبت و ولایت آن حضرت را در دل دارد، شایسته است که در فهم حقیقت این معارف و درک اسراری که در پس این نام ها نهفته است، بکوشد و در مسیر معرفت آنان گام بردارد.



معرفی خطبه نورانی افتخار

خطبه مبارکه «افتخار» از خطبه‌های منسوب به حضرت مولانا امیرالمومنین علی (علیه السلام) است و در میراث حدیثی و کلامی شیعه جایگاه ویژه‌ای دارد. این خطبه در زمره خطبه‌هایی قرار می‌گیرد که محتوای آن افزون بر بیان معارف توحیدی و ولایی، حاوی اشاراتی به مقامات نورانی اهل بیت (علیهم السلام)، اوصاف و شأن امامت، و نیز اخبار مربوط به حوادث آینده و سرنوشت امت است.

واژه «افتخار» مصدر باب افتعال از ریشه «فخر» به معنای آشکار کردن یا برجسته نمودن مناقب و امتیازات است. در متون دینی نیز به معنای بیان نعمتی است که از جانب خدا داده شده و اظهار مقامی است که حقیقتی الهی دارد. و اگر این امر، برای تجلیل حقیقت یا معرفی مقام شایسته‌ای به کار رود، ممدوح خواهد بود.¹

به همین جهت، به نظر می‌رسد، شهرت این خطبه به نام «افتخار» از آن روست که در فرازهای آن، مقامات و مناقب نورانی حضرت مولانا امیرالمومنین علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) آشکار و برجسته شده است.

شهرت آن به نام «افتخار» از آن روست که در بخش‌هایی از متن، نوعی بیان مقام، عظمت، و افتخار به انتساب ولایی و معرفتی حضرت مولانا امیرالمومنین علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) دیده می‌شود.

*منابعی که (کل یا بخشی از فرازهای) خطبه نورانی در آن نقل شده است:

خطبه مذکور در منابع متعدد شیعه و سنی، به‌ویژه در آثار ذیل نقل شده و به سبب محتوای بلند و خاص خود، مورد توجه شارحان و محققان قرار گرفته است:

- «مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)»، اثر: جناب حافظ رجب برسی (از محدثان برجسته شیعه در قرن هشتم هجری). علامه امینی کتاب مشارق را سرشار از تحقیق و دقت نظر دانسته و نویسنده آن را عالم و فقیهی متبحر در علوم مختلف معرفی می‌کند.² این اثر، یکی از کهن‌ترین منابع نقل خطبه شناخته می‌شود.
- «اللماع النورانية فی أسماء علی و أهل بيته القرآنية»، اثر: سید هاشم حسینی بحرانی مشهور به علامه بحرانی (از فقها و مفسرین شیعه قرن دوازدهم قمری). بخشهایی از خطبه در صفحه ۶۸۰ این کتاب آمده است.
- «عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار»، اثر: علامه میر حامد حسین موسوی لکنهوی (از علما و فقهای برجسته شیعه در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری). عبقات الأنوار یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین آثار کلامی شیعه و از معتبرترین منابع اثبات امامت است. بخشی از خطبه در جلد چهاردهم این کتاب آمده است.



- «انفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار»، اثر: آية الله سيد حامد حسين لکهنوی. خطبه افتخار در این جلد دهم این اثر که خلاصه کتاب عبقات الأنوار و به تنظیم شاگردان است، مورد اشاره قرار گرفته است.
- «الزام الناصب في إثبات الحجة الغائب (عجل الله تعالى فرجه الشريف)»، اثر: شیخ علی یزدی حائری (از علمای شیعه در قرن چهاردهم هجری). نقل مفصل خطبه افتخار در جلد دوم این کتاب یکی از کامل ترین نسخه های موجود است.
- «در المنظم»، اثر: کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحة القرشي النصيبي الشافعي (از علمای برجسته اهل سنت در قرن هفتم هجری). در برخی منابع آمده است: روایت این خطبه در کتاب الدر المنظم ثبت شده و مشایخ و علما آن را با نقل صحیح و کشف صریح تأیید کرده اند.
- «ینایع المودة لذوی القربى»، اثر: شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی (از علمای برجسته اهل سنت در قرن سیزدهم هجری). ینایع المودة از مشهورترین کتاب های فضائل اهل بیت (علیهم السلام) شمرده می شود. بخش هایی از این خطبه مبارکه در جلد سوم کتاب آمده است.



فرازهایی از خطبه مبارکه افتخار:

أنا البيت المعمور أنا السقف المرفوع أنا البحر المسجور*

شرح فراز نخست:

«أَنَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ»

منم بیت پرشکوه آسمان، مأمن ملکوت و پناهگاه اهل قرب الهی.

عبارت شریف «أَنَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ» به یکی از مقامات نورانی حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) اشاره دارد. آن حضرت در این عبارت، خود را حقیقت بیت المعمور معرفی می‌کند؛ حقیقتی که در معارف قرآنی و روایی، قبله‌گاه و عبادتگاه آسمانیان و مأمن ملکوتیان و مجلای رحمت الهی است.

*منابع آنها‌ی مذکور که به‌صورت صریح و ضمنی ذکر شده‌اند:

- خطبه مبارکه البیان: کتاب إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۹۳
- خطبه مبارکه مفاتیح الغیب: کتاب مشارق أنوار الیقین فی أسرار أميرالمؤمنین، ص ۲۶۹
- خطبه مبارکه مفاخره: کتاب الفضائل لابن شاذان القمی، ص ۸۲
- روایت گزارش مشاهده تمثال حضرت امیرالمومنین علی (سلام الله علیهما) در بیت المعمور در عالم ملکوت: کتاب التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری، ص ۳۷۵
- مقام اهل بیت با عنوان «نحن البیت المعمور الذي من دخله كان آمناً»: کتاب دلائل الإمامة، ص ۲۷۰ و ۲۷۱
- خطبه مبارکه البیان: کتاب إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۹۴
- خطبه مبارکه مفاخره: کتاب الفضائل لابن شاذان القمی، ص ۸۲
- خطبه مبارکه مفاتیح الغیب: کتاب مشارق أنوار الیقین فی أسرار أميرالمؤمنین، ص ۲۶۹
- خطبه مبارکه مفاخره: کتاب الفضائل لابن شاذان القمی، ص ۸۲
- فقراتی از زیارتنامه حضرت مولانا امیرالمومنین علی (علیه السلام): کتاب المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۲۵۹

بر اساس روایات، بیت المعمور «قبله گاه آسمانیان» است، همانطور که کعبه معظمه قبله گاه زمینیان است. در ضمن حدیثی آمده است:

«جَعَلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً وَأَمْنًا وَوَضَعَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ تَحْتَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا»³؛

یعنی خداوند متعال برای اهل آسمان، بیت المعمور را که در آسمان چهارم است به عنوان قبله گاه و مأمن قرار دارد و کعبه را نیز دقیقاً زیر بیت المعمور به عنوان قبله گاه و مأمن مردم قرار داد. در پرتو این معنا، سخن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که خود را بیت المعمور معرفی کرده اند، بیانگر آن است که ولایت آن حضرت محور هدایت آسمانیان است، تا چه رسد به اهل زمین. از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها در کلام نورانی خویش به شهرت و معروفیت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در آسمان ها اشاره فرمودند.⁴

بیت المعمور، خانه ای است که هرگز از ذکر خدا خالی نمی ماند؛ هر روز گروهی تازه از فرشتگان در آن وارد می شوند و به عبادت می پردازند. بدین ترتیب، این خانه همواره با طاعت و یاد خدا آباد است؛ و از همین رو «معمور» نامیده شده است. همانطور که در حدیثی آمده است:

«هُوَ الْبَيْتُ الَّذِي يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ أَبَدًا»⁵؛

آن خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و [پس از زیارت و طواف] دیگر هرگز به سوی آن بازمی گردند [یعنی نوبت به دیگران می رسد]. با توجه به این ویژگی، سخن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که فرمودند «أنا البيت المعمور» اشاره به آن دارد که ولایت ایشان، معنای حقیقی عبادت و بندگی خداست. به همین دلیل در روایات متعدد آمده است که پذیرش اعمال بندگان با ولایت اهل بیت (علیهم السلام) پیوند دارد؛

«أَنَّ الْأَعْمَالَ لَا تَقْبَلُ إِلَّا بِالْوَلَايَةِ»⁶،

و نیز ذکر آن حضرت، عبادت است؛ «ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»⁷.

بیت المعمور، «مطاف آسمانیان» است؛ در روایات آمده است که فرشتگان پیوسته گرد بیت المعمور طواف می کنند. در حدیثی آمده است:

«أَنَّ فِي السَّمَاءِ بَيْتًا يَطُوفُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ»⁸.



در نتیجه اگر حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، حقیقت بیت المعمور می باشند، یعنی ولایت آن حضرت مدار و محور طواف تمام ملکوتیان، و مرکز ثقل و محور اجتماع آسمانیان است. اگر بیت المعمور سنگی و بنایی در آسمان است که ملائک گرد آن می گردند، ولایت همان حقیقت نوری است که آسمانی ها به دور آن طواف می کنند. از اینرو بارها در احادیث چنین تاکید شده است که مثل امام، مثل کعبه است و همگان برای هدایت باید به سوی او بشتابند؛ «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي»⁹.

در برخی روایات آمده است که بیت المعمور تنها عبادتگاه و قبله گاه نیست، بلکه جایگاهی است که در آن «اعمال بندگان» نیز ثبت می شود. چنانکه ضمن حدیثی آمده است: «فِيهِ كِتَابُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكِتَابُ أَهْلِ النَّارِ»¹⁰؛ در بیت المعمور نامه اعمال اهل بهشت و اهل دوزخ قرار دارد. این روایت نشان می دهد که بیت المعمور جایگاهی است که در آن معلوم می شود چه کسانی در شمار اهل نجات و چه کسانی در شمار اهل هلاکت هستند. و این بدان دلیل است که حقیقت بیت المعمور یعنی ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) میزان سنجش اعمال و معیار تشخیص و تمیز حق و باطل، ایمان و نفاق؛ بهشت و دوزخ است و باطن و حقیقت نهاد انسان ها بواسطه ولایت معلوم می شود؛ همانطور که در روایات آمده است:

«عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»¹¹، «حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ»¹²، «عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ»¹³.

در روایتی نقل شده است که پس از اعتراض فرشتگان به خداوند درباره خلافت آدم روی زمین، خدا آنان را از نور خویش محجوب ساخت، و چون به عرش پناه بردند و توبه کردند، بیت المعمور را مأمّن و مطاف آنان قرار داد:

«... أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَرَدُّوا عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَكَانَ لَا يَخْجُبُهُمْ عَنْ نُورِهِ فَحَجَبَهُمْ عَنْ نُورِهِ سَبْعَةَ آلَافٍ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَةَ آلَافٍ سَنَةٍ فَرَحِمَهُمْ وَتَابَ عَلَيْهِمْ وَجَعَلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً وَأَمْنًا»¹⁴؛



خداوند تبارك و تعالى به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه قرار می‌دهم. فرشتگان به خدا عرض کردند: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد کرده و خون‌ها می‌ریزد. خداوند متعال فرمود: من آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم. باری قبالا خداوند تبارك و تعالى فرشتگان را از نور خود محروم و ممنوع نکرده بود ولی پس از ایراد این سخن آنها را از آن محجوب و ممنوع داشت، این منع مدت‌ها طول کشید*، فرشتگان به عرش پناه برده و مدت‌ها* دور عرش طواف کردند، خداوند بر ایشان ترحم نمود و توبه ایشان را پذیرفت و بیت المعمور که در آسمان چهارم هست را برای آنها قرار داد. بنابراین، همانطور که بیت المعمور جلوه‌ای از رحمت الهی و مأمن آسمانیان است؛ ولایت حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) به عنوان حقیقت بیت المعمور، مظهر رحمت الهی و مأمن اهل ایمان در هنگام لغزش و بازگشت است. همانطور که در احادیث متواتر آمده است:

«وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»¹⁵.

پس بر این اساس، آنگاه که حضرت مولانا امیرالمومنین علی (علیه السلام) می‌فرمایند که من حقیقت آن خانه پرشکوه آسمانی‌ام، یعنی ولایت آن حضرت، محور هدایت آسمانیان، مرکز ثقل و محور اجتماع آسمانیان، میزان سنجش اعمال و معیار تمییز حق و باطل، مظهر رحمت الهی و مأمن بازگشت اهل ایمان است و بندگی خداوند در سایه آن به کمال می‌رسد.

أنا السقف المرفوع

منم سقف افراشته الهی که بر سراسر هستی اشراف دارد و آن را در پناه خویش نگاه می‌دارد.

فراز شریف «أنا السقف المرفوع» بیانگریکی دیگر از مقامات بلند حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. آن حضرت در این بیان، خود را حقیقت «سقف مرفوع» معرفی می‌کنند؛ حقیقتی که در معارف قرآنی و حدیثی، نشانه احاطه، حفظ و استواری نظام خلقت بر پایه حق است.

* (هفت هزار سال)

«سقف» در لغت، به آنچه بر فراز انسان گسترده شده و بر او احاطه دارد گفته می‌شود؛ چیزی که بر فضای زیرین اشراف دارد¹⁶ و مایه حفظ و صیانت آن است¹⁷. قرآن کریم درباره آسمان می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا»¹⁸؛

و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم. آسمان، سقفی است که زمین را در بر گرفته و مایه امنیت و بقای حیات آن است. اگر این سقف محفوظ نبود، نظام زندگی مختل می‌شد. در پرتو این معنا، هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «أنا السقف المرفوع»، حاکی از آن است که ولایت ایشان، سقف محفوظ عالم و حصن حصین خلقت است¹⁹؛ «أَمِنْ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ»²⁰.

سقف آسمان، «مرفوع» است؛ یعنی به قدرت الهی برافراشته شده و بی‌ستون مرئی استوار مانده است. قرآن کریم می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»²¹؛ خداوند آسمان‌ها را بی‌ستون‌هایی که شما ببینید برافراشت. و نیز می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»²².

در روایات، «سقف مرفوع» با جایگاهی مرتبط دانسته شده که محل نزول امر الهی و استقرار فرشتگان است؛ جایی که اعمال بندگان ثبت می‌شود و مقدرات بر پایه عدل جاری می‌گردد. فرشتگان کاتب، اعمال اهل بهشت و اهل دوزخ را ثبت می‌کنند و هر امر الهی از آن مقام صادر می‌شود²³. این معنا نشان می‌دهد که سقف مرفوع، کانون تدبیر و اشراف بر عالم است. با توجه به این ویژگی، سخن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد بر آنکه امام به اذن و اراده الهی بر همه چیز احاطه دارد و حاکمی آسمانی است که بر مبنای عدل حکم می‌کند؛ همانطور که قرآن کریم می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»²⁴.

نکته قابل توجه آنکه، طبق برخی روایات، «سقف مرفوع» با قبه نورانی نجف اشرف پیوند یافته است²⁵. این پیوند نشان می‌دهد که همان حقیقتی که در ملکوت «سقف مرفوع» است، در عالم مُلک در صورت قبه نورانی حضرت امیرمومنان علی (علیه السلام) جلوه‌گر شده است.



پس بر این اساس، آنگاه که حضرت مولانا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرمایند «أنا السقف المرفوع»، مقصود آن است که ولایت آن حضرت، سایه امن الهی بر عالم، میزان اعتدال خلقت، و مجرای اجرای امر حق است.

أنا البحر المسجور

منم آن دریای سرشار و برافروخته؛ دریای بیکرانی که مبدأ حیات، مجرای تقدیر و سرچشمه جاری شدن فیض الهی در سراسر هستی است.

فراز شریف «أنا البحر المسجور» به یکی دیگر از فضایل نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اشاره دارد. قرآن کریم نیز به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»؛ سوگند به دریای افروخته و سرشار.

«سجر» در لغت، به معنای پر کردن، برافروختن و به جوش آوردن است²⁶؛ از همین رو «بحر مسجور» به دریایی گفته می‌شود که متلاطم و سرشار از حرکت است. براساس برخی روایات، این دریا در آسمان، زیر عرش الهی قرار دارد؛ «الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ بِحَرٍّ فِي السَّمَاءِ تَحْتَ الْعَرْشِ»²⁷.

این جایگاه نشان می‌دهد که بحر مسجور حقیقتی فراگیر در نظام آفرینش دارد؛ پس زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرمایند من حقیقت بحر مسجورم، یعنی وجود مقدس امام احاطه بر نظام آفرینش دارد؛ «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»²⁸.

در روایات آمده است که خداوند مجاری حرکت خورشید، ماه و ستارگان را در بحر مسجور تقدیر کرده و سپس آن تقدیر را بر فلک جاری ساخته است؛ و فرشتگان مأمورند تا حرکت افلاک را بر اساس آن تقدیر به جریان آورند. بدین ترتیب، این دریا محل تقدیر و تدبیر بسیاری از امور عالم است²⁹. بر این اساس، هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «أنا البحر المسجور»، بیانگر آن است که ولایت ایشان سرچشمه جوشان فیض و مجرای جریان تقدیر الهی در عالم است.

در برخی روایات، از بحر مسجور به عنوان «بحر حیوان» یاد شده است³⁰؛ یعنی دریایی که سرچشمه حیات است. چنان که در تفسیر برخی اخبار آمده است که پس از نفخه نخست صور، هنگامی که همه موجودات می‌میرند، خداوند قطراتی از این دریا فرو می‌فرستد و زمین به وسیله آن باران زنده می‌شود و مردگان برای حیات دوباره برمی‌خیزند. این معنا نشان می‌دهد که بحر مسجور مبدأ حیات و تجدید زندگی در عالم آخرت نیز هست. اگر این معنا را در پرتو ولایت بنگریم، روشن می‌شود که همان‌گونه که حیات جسمانی در عالم طبیعت به آب وابسته است، حیات حقیقی انسان نیز به ولایت وابسته است. ولایت امام، سرچشمه حیات دل‌ها و عامل زنده شدن ارواح است؛ چنانکه در کلمات اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده است که معرفت و محبت آنان مایه حیات قلب‌ها و نور هدایت بندگان است³¹.

از سوی دیگر، بحر مسجور در برخی روایات منشأ دریاهاى دیگر نیز دانسته شده است؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در توصیف بحر مسجور از دریاهاى گوناگونی سخن گفته‌اند که در مراتب مختلف آسمان‌ها قرار دارند³². بدین ترتیب، «بحر مسجور» را می‌توان به دریای بی‌پایان علم و حکمت الهی نیز تفسیر کرد؛ دریایی که عمق آن دست‌یافتنی نیست و هرچه از آن گرفته شود پایان نمی‌یابد. همان‌گونه که قرآن کریم به عنوان کتاب الهی به دریایی تشبیه شده که قعر آن درک نمی‌شود؛ «يَتَابِعُ الْعِلْمُ وَبُحُورُهُ»³³،

امام که قرآن ناطق است، نیز دریای بیکران معرفت الهی است که هدایت بندگان از آن سرچشمه می‌گیرد³⁴.

پس «أنا البحر المسجور» بیانگر آن است که ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) دریای بیکران فیض الهی، سرچشمه علم و حیات، و مجرای تقدیر و مشیت پروردگار در عالم است؛ دریایی لبریز از فیض و برافروخته از نور که امواج آن سراسر آفرینش را فرا گرفته و حیات معنوی بندگان در پرتو اتصال به آن جاری می‌شود.

هر فراز از خطبه عظیم‌القدر افتخار، پرتوی از شؤن قدسی و خصال نورانی
امیر عوالم، علی (علیه‌السلام) را پیش چشم جان می‌نهد. ما در این مختصر، پس
از بررسی منابعی که نگین‌های این خطبه را روایت کرده‌اند، به شرح و بسط
سه فراز بس والا پرداختیم؛ فرازهایی که نفس قرآن در آن‌ها می‌تپد و امام،
حقیقتی از حقایق نورانی خویش را در جامه تفسیر آن آیات بر شنونده
می‌نمایانند.

از دل این بررسی روشن شد که به اذن و مشیت حضرت حق، ولایت حضرت
مولانا امیرالمومنین علی (علیه‌السلام) قبله‌گاه و نقطه ثقل آسمانیان است؛
قبله‌ای که فرشتگان به دور آن در گردش‌اند و آسمان‌ها به حرمت ولایش
استوار شده‌اند.

نیز دانسته شد که جهان در احاطه تدبیر و عدالت ایشان است؛ سقف
برافراشته آفرینش با میزان او استوار مانده و فیض حیات در پهنه هستی، چنان
جویبار نور، از سرچشمه وجود مقدس‌شان روان است.

آنچه در این گفتار آمد، قطره‌ای بود برآمده از دریای بیکران معرفت امام؛
دریایی که ما را تنها طاقت چشیدن اندکی از آن است و گنه آن را پایانی نیست.

گر چه در وصفش نمی‌گنجد سخن
سخت می‌گویم به امکان نیز هم

هر دو عالم یک فروغ روی اوست
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم



خطبه مبارک مفاخره



معرفی خطبه نورانی مفاخره

مفاخره از مصدر باب مفاعلة (دلالت بر امری که بین دو طرف صورت می گیرد) از ریشه "ف-خ-ر" به معنای مباحثات و ورزیدن و بزرگداشت فضیلت؛ فضیلتی که در ذات وجودی و یا فضیلتی که در حسب و نسب است.

همچنین سنتی دیرین به گونه ای که یکی از ممتازترین صنایع زبانی عرب است. همانطور که تاریخ انبیاء نیز سرشار از مواقفی است که پیامبران برای انجام مأموریت خود فضائل خویش را بر مدار سنت مفاخره بیان نموده اند.

و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به عنوان مبدأ تمام مناقب، مفاخر و فضائل به این سنت عینیت و کمال بخشیدند. و این سنت در سیره ائمه معصومین (علیهم السلام) مرسوم بوده است.

که کامل ترین و متعالی ترین آن را در بیان فضائل متقابل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و تنها کفو ایشان حضرت صدیقه الطاهره (سلام الله علیها) میبینیم.

چرا که امیر عالم در یکی از بیانات خویش می فرمایند: «انا صاحب المناقب و المفاخر» پس همه مناقب و مفاخر عالم در وجود ایشان است که بیان آن با کفو اقدس شان در خطبه مرسوم به مفاخره که محل بحث است؛ ظاهر شده است.

(و در جای دیگر تاریخ از این سنت می توان به اظهار فخر میان امیرمؤمنان و اباعبدالله الحسین (علیهم السلام) اشاره کرد.)

این خطبه گفت و گویی مقدس میان امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که آغاز آن با پرسش از برتری جایگاه آن حضرات نزد رسول خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرجام آن با بوسه ستایش آمیز حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر فرق مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.





به گونه ای که همچنان فضائل را بر می‌شماردند تا آنکه حضرت رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) فرمودند: «فاطمه دخترم! برخیز سرپسر عمویت را ببوس که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل با چهار هزار ملک برای حمایت پسر عمویت آمده اند.» حضرت فاطمه (سلام الله علیها) برخاست همسر خود را بوسید و گفت: «یا ابوالحسن! بحق رسول الله معذره الی الله عزوجل و الیک و الی ابن عمک...»

که "حضور خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم)" و "شهود ملائکه آسمان ها در طول خطبه" و در آخر پاسخ حکیمانه رسول خدا که «فاطمه محبوب تر و علی عزیز تر» نزد ایشان است. این واقعه را تبدیل به واقعه ای عظیم و ملکوتی کرده است.

و دیگر نکات قابل توجه، این مهم است که آن حضرات در فرازهای این خطبه که در مقام معرفی خویشان به نورانیت می باشند، هریک از فضائل و شئون ذاتی خویش را با بیان انا برمی شمردند. آغاز نمودن کلام با "أنا"، دلالت بر ذات یا همان حقیقت وجود دارد. به عبارت دیگر، هنگامی که از ضمیر منفصل "أنا" در عبارتی استفاده می شود، متکلم، اراده دارد تا ذات خویش را بی واسطه و صریح معرفی کند.

*منابعی که خطبه نورانی در آن نقل شده است:

- الفضائل، القی، شاذان بن جبرئیل، ج ۱، ص ۸۰
- عوالم العلوم و المعارف، البحرانی الأصفهانی، جلد ۱۱، ص ۲۶۳
- حليلة الأبرار، علامه بحرانی، ص ۴۵، ص ۲۸۵
- سفينة البحار، شیخ عباس قی، ج ۷، ص ۳۸
- مستدرک سفينة البحار، علامه نمازی شاهرودی، ج ۸، ص ۱۴۳ الی ۱۴۶
- جنة العاصمة، علامه میرجهانی، ص ۷۰
- الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء (علیه السلام)، الأنصاری الزنجانی، ج ۱، ص ۹۲
- عشق ذوی القربی، متعلق به بانو مجتهده همایونی از شاگردان میرز مجتهده بانو امین که این خطبه مبارکه را شرح کردند.

و در این دو کتاب ارزشمند، خبر خطبه مفاخره نقل شده است (وَفِي خَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ افْتَتَحَ عَائِي وَفَاطِمَةُ بِفَضَائِلِهِمَا):

- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۱
- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۳۸
- همچنین محدث جزایری در کتاب ریاض الأبرار فی مناقب الائمة الأطهار، ج ۱، ص ۴۰ به حدیث مفاخره اشاره کرده است.



فرازهایی از خطبه مبارکه مفاخره:

أنا المثاني والقرآن الحكيم*

چشم دل اگر به ژرفای هستی نظر افکند، در مبدأ و منتهی، صورتی از جمال مطلق را جز در آئینه عشق حضرت علی و حضرت فاطمه (علیهم السلام) قابل وصف نخواهد یافت؛ «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَان»^۱ ذوات مقدسی که بحر علم و بحر نبوت به واسطه وجودشان تلاقی پیدا کرد^۲، در رفیع اعلی و به دست ملک "راحیل" تزویج و ملائکه دسته دسته جهت خدمت به حضورشان مهیا گشتند. وصالی که از ازل بر لوح حک شده بود تا در ابد هر عشق مقدسی بر مدار نورانیت اش معنا پیدا کند.

و خطبه مبارکه مفاخره که گواه بر این عشق است از بزرگه های به جا مانده از تاریخ که این افتخار را نصیب می کند تا با تفکر در فرازهای آن از عمیق ترین معارف و حقایق آگاه شویم.

قال أمير المؤمنين (عليه السلام):

«أَنَا الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ»

*منابع آنهاى مذکور که به صورت صریح و ضمنی ذکر شده اند:

- مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب البرسى، ج ۱، ص ۲۶۱
- الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، اليزدى الحائرى، ج ۲، ص ۱۵۰
- الصحيح من سيرة الإمام علي، العاملي، جعفر مرتضى، ج ۲، ص ۶۸
- مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب البرسى، ج ۱، ص ۲۶۱
- مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب البرسى، ج ۱، ص ۲۶۹
- إحقاق الحق وإزهاق الباطل، قاضى نور الله، ج ۲، ص ۲۴۶
- عيون أخبار الرضا، شيخ صدوق، ج ۲، ص ۴۹
- الوافى، فيض كاشانى، ج ۲، ص ۲۷۲
- بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج ۳۰، ص ۵۴۶
- الفضائل، القمى، شاذان بن جبرئيل، ج ۱، ص ۳
- التبريزي، الميرزا جواد، الأنوار الإلهية في المسائل العقائدية، ج ۱، ص ۱۸۰
- الشيخ الكليني، الكافي (ط الاسلاميه)، ج ۴، ص ۶۰۳ (في بعض النسخ [أنا القرآن])
- الشيخ محمد المحدثى الرى الشهيرى، موسوعة الامام على بن أبى طالب عليه السلام، فى الكتاب والسنة والتاريخ، ج ۴، ص ۵۳۴

در راستای شرح فراز ذیل خطبه نورانی مفاخره در قدم اول به بررسی مفهوم لغوی عبارت "مثانی" می پردازیم:

مثانی از ریشه "ثنی" است که آن را در معانی مختلف: مکرر، دوتا دوتا، ثنا و ستایش و مایل شدن دو طرف یک چیز به یکدیگر به کار می برند؛ فلذا هم آن را جمع مثنیّه (اسم مفعول از ثنی) دانسته اند، به معنی عطف شونده ها و هم جمع مثنی به معنی تکریر و اعاده.

به همین اعتبار، مفسرین در خصوص معنی و مفهوم این "کلمه، (مثانی)" هنگامی که در توصیف حضرت قرآن به کار می رود چنین نکاتی را بر شمرده اند:

۱. تکرار شدن مفاهیم (اعم از قصص، نصائح و...) در آیات قرآن^۳؛ تکراری که مهیج و محرک نفس می باشد و هر بار وجهی از وجوه آن مفهوم را بر مخاطب بارز و آشکاری گرداند.^۴

۲. انعطاف و بازگشت برخی از آیات به برخی دیگر، به گونه ای که یکدیگر را شرح و تبیین می نمایند؛ بدون اینکه هیچ اختلافی در آنها دیده شود.^۵

۳. دوبار نازل شدن حضرت قرآن؛ یکبار به صورت دفعی و یکبار به صورت تدریجی.^۶

۴. مزدوج و قرین بودن مفاهیمی چون امر با نهی، رحمت با عذاب، وعد با وعید، ثواب با عقاب، بهشت با جهنم، مؤمن با کافر، ... در آیات حضرت قرآن.^۷

مضاعف بر نکاتی که در شرح لغوی واژه مثانی هنگامی که در توصیف و بیان حضرت قرآن می آید؛ اشاره شد، آیات حضرت قرآن علاوه بر وجه ظاهر، دارای باطن و حقیقتی هستند که به آن بازمی گردند و به عبارت دیگر ارجاع ظواهر آیات حضرت قرآن به معانی و بواطن آن است.

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَلِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ أَوَّلِي سَبْعِينَ بَطْنًا؛ لَا إِيمَانَ بِظَاهِرٍ [إِلَّا بِبَاطِنٍ] وَلَا بِبَاطِنٍ إِلَّا بِظَاهِرٍ»^۸

همانا قرآن دارای ظاهر و باطنی است و هر بطنی، بطنی دیگر دارد تا هفت یا هفتاد بطن؛ ایمانی به ظاهر نیست مگر با ایمان به باطن و ایمانی به باطن نیست مگر با ایمان به ظاهر.

لذا مثانی نامیده شدن حضرت قرآن طبق آیه شریفه؛

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي...»

به اعتبار "این حقیقت که قرآن دارای ظاهر و بطن است" نیز می باشد؛ وجه ظاهر که همان تنزیل آیات حضرت قرآن است و وجه باطن که بیانگر حقیقت آیات است.

این فراز از خطبه نورانی مفاخره؛ "أنا المثنائي" تأیید بر حقیقت وجودی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان **ظاهر و باطن** قرآن به همراه **یکدیگر** است. همان گونه که در کلام نورانی خویش در خطبه ای دیگر می فرمایند: «أنا الاول و الآخر و الظاهر و الباطن»⁹

و اما در معنایی دیگر از این حقیقت طبق فرمایش نورانی اهل بیت به این مهم رهنمود می گردیم که وجود مقدس امام؛ حقیقت "مثانی" است.

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ...»¹⁰

حضرت باقرالعلم الأولین والآخرین (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه فرمودند:

«نَحْنُ الْمَثَانِي الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا (صلي الله عليه واله)»¹¹

ما هستیم آن مثانی که خداوند به پیامبرش محمد (صلي الله عليه واله) داده است.

آن حقیقتی که به سبب اش، حضرت قرآن، هادی به صراط مستقیم می باشد، **عدیل و قرین آن وجود مقدس امام است**؛ که ارجاع و بازگشت تمامی آیات اش نیز به آن وجود مقدس می باشد.

حدیث شریف ثقلین تأییدی بر همین امر است: «نحن المثنائي أي نحن الذين قرننا النبي إلى القرآن وأوصى بالتمسك بالقرآن، و بنا أخبر أئمة أنا لا نفرق حتى نرد حوضه»¹²

با توجه به کلام مبارک امام باقر (علیه السلام) معنای کلمه "مثانی" عدیل و قرین بودن وجود اهل بیت با قرآن است.

و منشأ و سرچشمه "نحن المثنائي" که حضرت خازن وحی الله محمدالباقر

(علیه السلام) در خطاب و توصیف خودشان و ائمه اطهار فرمودند؛ حقیقتی جزء

أنا المثنائي امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اصل و جوهره امامت و ولایت در خطبه

مبارکه مفاخره نیست.

در نتیجه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خطبه نورانی این گونه اشاره دارند که من قرین قرآن هستم "انا المثنی" و هم من حقیقت آن قرآن حکیم هستم؛ "والقرآن الحکیم"

در آیه شریفه دیگری در اشاره به کلمه مثنی در حضرت قرآن آمده است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»¹³

خداوند عزوجل در شریفه ذیل، به اعطای "سبعاً من المثنی" و "قرآن عظیم" به حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره می نمایند.

سبع المثنی در وجه تنزیل، به معنای "سوره مبارکه حمد" است که شامل هفت آیه می باشد¹⁴. سوره ای که شأن آن «أمّ الكتاب» یعنی مصدر و منشأ حضرت قرآن است¹⁵.

اما "سبع المثنی" در بطن معنا، به وجود مقدسه حضرات ائمه اطهار (علیهم السلام) دلالت دارد.

همانگونه که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«لَحْنُ وَاللَّهِ السَّبْعُ الْمَثَانِي»¹⁶

که منظور از عدد هفت، جمیع ائمه طیبین (علیهم السلام) می باشند، زیرا أسماء مبارک ائمه اطهار (علیهم السلام)، بدون تکرار شامل هفت اسم می شود: «علی، فاطمه، حسن، حسین، محمد، جعفر، موسی، (علیهم السلام أجمعین)»¹⁷

و در این میان، آن وجود مقدسی که حضرت أبو ائمه اطهار (علیهم السلام) می باشند، یعنی جمیع اسماء و شئون و فضائل و مناقب ذاتی ذوات مقدسه آل الله (علیهم السلام) در وجود ایشان جمع اند و از آن نقطه به ظهور رسیده اند، حضرت ولی الله الأعظم، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) هستند.

چنانکه خودشان فرموده اند:

جمیع قرآن در فاتحه الكتاب (سبعاً من المثنی) و جمیع فاتحه الكتاب در بسم الله و جمیع آن ها در باء بسم الله و نقطه تحت باء است و «أنا النقطة التي تحت الباء» من آن نقطه تحت باء هستم.¹⁸

همچنین در خطبه مبارکه مفاخره که مورد بحث است؛ با بیان "أنا" که دلالت بر انحصار می نماید، فرمودند:

«أَنَا الْمَثَانِي»

حقیقت مثنای (سَبْعَا مِنَ الْمَثَانِي) من هستم.

همانطور که در بعضی احادیث نیز هرگاه ائمه اطهار (علیهم السلام) قصد داشتند که به سوره مبارکه حمد اشاره کنند به صورت حذف به قرینه معنوی از واژه "المثنای" به جای "سبعا من المثنای" استفاده می کردند.

یعنی عبارت مثنای در تبادر معنایی، دلالت بر سوره حمد می کند.

مانند حدیثی که از کلام مبارک حضرت امام صادق (علیه السلام) بیان شده است:

«إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَاقْرَأِ الْمَثَانِي وَ سُورَةَ أُخْرَى، وَصَلِّ رُكْعَتَيْنِ وَادْعُ اللَّهَ».

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، وَمَا الْمَثَانِي؟ قَالَ: «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ»¹⁹

به عبارت دیگر، جمیع قرآن خلاصه در "سبعا من المثنای" است که در مطلق معنا، به وجود مقدس حضرت اب الأئمة الطیبین الطاهرین، مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، آنجا که فرمودند: "أنا (سبع من) المثنای" معنا می شود.

بنابراین در توضیحات فراز نورانی فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام): "أنا المثنای" به سه معنا از این عبارت اشاره کردیم.

اولاً توصیف حضرت قرآن با کلمه مثنای که دلالت بر "ظهر و بطن قرآن" دارد و با توجه به بیان ادله، وجود امیرالمؤمنین هم ظاهر قرآن است و هم باطن.

ثانیاً طبق معنای قرین و عدیل بودن واژه مثنای که از دیگر مفاهیم آن به شمار می رود و با استناد به فرمایش نورانی امام باقر (علیه السلام)، حقیقت کلمه مثنای وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که دلالت بر قرین و عدیل بودن ایشان با قرآن دلالت دارد که «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ»

ثالثاً با توجه به احادیث مطرح شده و تبادر معنایی در واژه المثنای به عبارت سبعا من المثنای یعنی فاتحه الكتاب، امیرالمؤمنین حقیقت سوره حمد (سبعا من المثنای) هستند؛ همانگونه که در خطبه ای دیگر می فرمایند: «أنا أم الكتاب» و «أنا النقطة التي تحت الباء».

در ادامه فراز خطبه مذکور امیر عالم می فرماید: «أَنَا المَثَانِي وَأَنَا القرآن الحكيم»
من حقیقت قرآن هستم، قرآنی که با صفت حکیم متصف شده است.

وَأَنَا القرآن الحكيم

حال به بررسی حکیم بودن قرآن می پردازیم که اراده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در معرفی خویش اینگونه بوده است که در این فراز صفت منتخب برای حضرت قرآن، حکیم بودن آن باشد.

واژه حکیم که از اسماء الله الحسنى است در این عبارت نورانی صفت مشبه از ریشه "ح-ک-م" و به دو معنی محکم (دارای اتقان و استواری) و دارای حکمت اشاره دارد.

آوردن صفت "الحکیم" پس از "القرآن" از نوع مدح است یعنی صفتی که برای بزرگداشت می آید. همچنین در زبان عربی آوردن چنین صفاتی بعد کتب الهی علاوه بر نقش نحوی بار معنایی مهمی دارد و این صفت نه تنها خبر از یک ویژگی می دهد بلکه بیانگر شأن و منزلت آن است.

در نتیجه باتوجه به توضیحات اشاره شده درباره معنی و مفهوم لغوی کلمه "حکیم" بطنی از فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عبارت "وَالقرآن الحكيم" را اینگونه بیان می کنیم که؛
منم آن قرآن محکم و استوار (از لحاظ وجود آیات المحکمات؛ یعنی قرآنی که شامل آیات المحکمات است).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یکی از فرازهای خطبه ای از خطبات شان مشهور به خطبه "الإفتخار" که در مقام معرفی خویشتن به نورانیت می باشند فرمودند:

«أَنَا أُمُّ الْكِتَاب»²⁰

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»²¹

خداوند عزوجل در شریفه ذیل از محکمات القرآن به "امّ الكتاب" تعبیر نموده است؛ یعنی اساس، جوهره و اصل کتاب؛ که آیات دیگر به وسیله آن تحکیم می شوند.

بطن و حقیقت **محکمات القرآن**، وجود مقدس ائمه (علیهم السلام) هستند؛ یعنی آن ذوات مقدسی که جوهره و حقیقت کتاب الله می باشند و ظواهر آیات کتاب بر اساس این بطن، باید تفسیر گردند تا تحکیم شوند.

عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ» قال: أمير المؤمنين والأئمة (عليهم السلام)²²

و طبق این فرمایش مراد از محکمات قرآن امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) هستند.

چنانچه در دعای ندبه، خطاب به وجود مقدس حضرت صاحب العصر و الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خوانیم:

«يابن طه والمحکمات»

ای فرزند محکمات القرآن!

و حضرت مولی الموحدين علی بن ابیطالب (علیه السلام)، حقیقت و سرّ وجودی خویش را «امّ الكتاب» معرفی فرمودند؛ آن ذات مقدسی که اصل و جوهره ولایت و امامت همه ائمه (علیهم السلام) و حقیقت قرآن الحکیم می باشند؛ قرآنی که صاحب محکمات است و وجود مبارک ایشان حقیقت محکمات قرآن می باشد و این معنای "أنا القرآن الحکیم" است.

قال أمير المؤمنين (عليه السلام): «أَنَا الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ»

وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم، ثقل و قرین قرآن هستند و هم اساس و جمیع قرآن که این معنای "انا المثنی" است و هم حقیقت خود قرآن و صاحب محکمات آن "أنا القرآن الحکیم".

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسًا... وَأَسَاسُ الْقُرْآنِ الْفَاتِحَةُ»²³

هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس و زیربنای قرآن، سوره حمد است.



در پاسخ مفاخره به معرفی «أَنَا الْمَتَانِي وَالْقُرْآنُ الْحَكِيم» که از لسان مبارک
مولی الموحدين (علیه السلام) جاری می شود، حضرت ام عالم امکان
فاطمه الصدیقه (سلام الله علیها) اینگونه می فرمایند: «أَنَا ابْنَةُ النَّبِيِّ الْكَرِيم»

و سنت عشق و معرفت جز این نیست که در آخر، اتم و اکمل حقیقت فراز نورانی
أمیرالمؤمنین (علیه السلام) جز با درک و فهم فراز متقابلی که از لسان حضرت مادر
بیان می شود؛ کامل نمی گردد.

و این عشق به ارث رسیده جوهره همان عاشقانه های کربلا... بلکه تمام عاشقانه هایی
است که رنگ و بوی علوی و فاطمی دارد.
آنگاه که خواهری دوان دوان از خیمه به سمت گودال می رفت تا معجرش پناه بی پناهی
های برادر شود.
و یا آن زمان که فاطمه معصومه (سلام الله علیها) از غصه فراغ برای دیدن علی الرضا
(علیه السلام) از مدینه راهی خراسان شد.

«يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَالْمَرْجَانُ»²⁴

و از آن وصال أنوار، مروارید و مرجانی رونمایی می شود.
تا به قرآن حیات بخشد، نور ابدی آن را به ما نمایان کند و با ظهورشان چشمان ما را به
جمال خویش که به جمال أمیرالمؤمنین، آن حقیقت قرآن منور کنند.
«اللَّهُمَّ وَ أَجِي بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَ أَرِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا»²⁵

همانگونه که محضر مبارک امام حی زمانمان سلام می دهیم:
«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ...»

و سلام بر تو ای مولایی که آیه های نور از لسان شما می تراود و تفسیر حقیقی اش از
وجودتان جاری می گردد....

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن
به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن





خطبه مبارک نورانیت

معرفی خطبه نورانی نورانیت

یکی از خطبات مهم با مضامین عالی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه «نورانیت» است. که با «معرفة الإمام بالنورانية» و «خطبة النورانية» شناخته می شود.

علامه مجلسی (رحمة الله)، در تکمیل بخش امامت کتاب بحار الأنوار، و در ادامه ابواب مربوط به شناخت صفات و شرایط امام، این خطبه را درباره موضوع معرفت أهل البيت (علیهم السلام) و فضائل ایشان نقل نموده است.

- در ابتدای این خطبه این چنین نقل شده است که؛

سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

جناب أبوذر غفاری از جناب سلمان فارسی پرسش نمود که؛

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّورَانِيَّةِ

ای ابا عبد الله! شناخت و معرفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چگونه است؟

قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ

جناب سلمان گفت: ای جندب (جناب أبوذر)! بیا تا با هم خدمت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برویم و از او در این باره پرسش کنیم.

قَالَ فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ

جناب أبوذر گفت: پس به طلب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدیم ولی او را نیافتیم.

فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ

پس منتظر ماندیم تا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشریف آوردند.

قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند:

برای چه اینجا آمده اید؟

قَالَ جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالتَّوْرَانِيَّةِ

آن دو گفتند: یا امیرالمومنین (علیه السلام) ! نزد شما آمده ایم که از معرفت شما به نورانیت پرسش کنیم؟

قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مَتَاعِهِدَيْنِ لِدِينِهِ، لَسْتُ مَا بِمُقَصِّرِينَ لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ...

آفرین بر شما دو دوست وفادار به دین خویش که کوتاهی کننده نیستید. به جانم سوگند که آن معرفت بر هر مرد و زن مومن واجب است...

در ادامه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) خود را به نورانیت معرفی می فرمایند:

...مَعْرِفَتِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ ...^۱

...شناخت با نورانیت شناخت خدا است و شناخت خدا معرفت من است با نورانیت...

این خطبه به جهت ذکر معرفت نورانی حضرت امیرالمومنین (علیه السلام)، به خطبه نورانیت مشهور گشته است. در این حدیث حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) خود، معرفت به نورانیت را بیان و شرح داده اند. همچنین مخاطب این حدیث جناب سلمان فارسی و جناب ابوذر غفاری، دو تن از اصحاب خاص حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) هستند. این موضوع به اهمیت بسیار زیاد این خطبه اشاره دارد.

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۲۶، صفحه ۱

*منابعی که خطبه نورانی در آن نقل شده است:

- شیخ حافظ رجب برسی، از علمای قرن هشتم هجری قمری در کتاب مشارق الأنوار فی أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، خطبه نورانیت را ذکر کرده است، که علامه امینی (رحمة الله علیه) در کتاب الغدير خود، هنگام نقل نام شعرای غدیریّه در قرن هشتم از شیخ حافظ رجب برسی، یاد نموده و او را ستایش کرده است. (مشارق أنوار البقیّن فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، حافظ رجب برسی، صفحه ۲۵۵ تا ۲۵۸).
- علامه محمد باقر مجلسی یادآوری نموده است که خطبه نورانیت را پدرش مجلسی اول (محمد تقی مجلسی) در کتابی قدیمی و ارزشمند که در آن فضائل حضرت امیر المومنین (علیه السلام) جمع شده بود، رؤیت کرده است. (بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۲۶، صفحه ۱ تا ۷)
- همچنین علامه مجلسی ذکر کرده که این روایت را در کتاب عتیق (قدیمی) دیگری نیز یافته است. علامه مجلسی بعد از بیان این موضوع خطبه نورانیت را نقل نموده است. در پژوهش های اخیر نسخ خطی کتابی که علامه مجلسی از آن منبع خطبه نورانیت را نقل کرده است، بدست آمده است. (این کتاب با نام المناقب، کتاب عتیق فی فضائل أهل البيت (علیهم السلام)، محمد بن علی بن حسین العلوی، از اعلام قرن پنجم هجری قمری، در صفحات ۶۷ تا ۷۷ این کتاب، خطبه نورانیت به صورت جامع نقل شده است).
- نسخ خطی کتاب المناقب، در کتاب خانه های زیر حفظ شده است:
 - کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، شماره ۱۱۱۴
 - کتابخانه مرکز احیاء تراث اسلامی، قم، شماره ۲۶۷۸
 - کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، شماره ۱۲۳۸۹/۱
- إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، شیخ علی حائری یزدی، جلد ۱، صفحه ۴۲ تا ۵۰
- ولایت کلیه، علامه میرجهانی، صفحه ۴۹ تا ۶۰، به همراه ترجمه فارسی
- ملا هادی بن مهدی سزواری، (۱۲۸۹ ق)
- ذوالفقار بن علی اکبر خان بسطامی نادری طی نامه ای به سزواری تقاضای شرح این حدیث را نموده و سزواری در جوابش شرح حاضر را نگاشته است. چاپ: چاپ شده در ضمن مجموعه رسائل فیلسوف کبیر ملا هادی سزواری، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، ص ۳۷۱ - ۴۸۷.
- در بعضی مصادر حدیثی به مناسبت موضوع کتاب بعضی فقرات خطبه نورانیت نقل شده است.

فرازهایی از خطبه مبارکه نورانیت:

أنا الحاقة أنا القارعة أنا الغاشية*

جن و انس را نیا فریدم مگر برای عبادت.
این کلام ذات اقدس الهی است که در آیه ۵۶ سوره مبارکه ذاریات فرموده است.
﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

یعنی هدف غایی خلقت جز عبادت نیست. و در بیان لسان الله ناطق این عبادت همان معرفت است. یعنی هدف نهایی آفرینش جن و انس، معرفت است.
اما چه معرفتی؟ مولانا حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می فرمایند: همان معرفت به خدایی که اگر او را شناختند، عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می گردند.
و سائل از ایشان سوال نمود که: آن معرفه الله چیست؟
فرمودند: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَحِبُّ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُ»^۱
اینکه اهل هر زمانی امامشان را که اطاعتش واجب است، بشناسند.

پس کسب این معرفه الامام، اصل الاصول خداشناسی و رسیدن به همان حقیقت است و تا حاصل نشده باشد، هرگز راه بندگی گشوده نمی شود.
لذا برای بزرگانی از اصحاب سرّ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) که در این سیره تربیت و رشد یافته اند، هم اهمیت معرفت الامام واضح و مبرهن است.

*منابع آنهاهای مذکور که به صورت صریح و ضمنی ذکر شده اند:

- الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، الیزدی الحائری، علی، ج ۲، ص ۱۵۰
- مجمع النورین، المرنیدی، الشیخ أبو الحسن، ج ۱، ص ۳۱۱
- الصحیح من سیرة الإمام علی، العاملی، جعفر مرتضی، ج ۲۴، ص ۱۵
- مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين، حافظ رجب البرسی، ج ۱، ص ۲۶۸
- سیرة الإمام علی، البکری، أحمد بن محمد، ج ۱، ص ۱۱۰

انا الحاقه

- «الحَاقَّةُ» در لغت: حاقه از ریشه «حق» به معنای امر ثابت و محقق است. این کلمه، یکی از نام های قیامت است، زیرا قیامت واقعه ای حتمی، حقیقی و ثابت است.

- حَاقَّةٌ: الساعة الواجبة الوقوع الثابتة المجيء التي هي آتية لا ريب فيها، أو التي فيها حواق الأمور من الحساب و الثواب و العقاب، أو التي تحقّ فيها الأمور أي تعرف على الحقيقة من قولك لا أحق هذا: أي لا أعرف حقيقته²

حاقه در اصطلاح به معنای ساعتی که اجتناب ناپذیر است و وقوع آن قطعی است، ساعتی که سرنوشت ها در آن تعیین می شود، یعنی ساعتی که حسابرسی، پاداش و مجازات در آن انجام می گیرد، یا ساعتی که در آن واقعیت ها آشکار می شوند؛ به این معنا که وقتی می گویند «این برای من واضح نیست»، یعنی «من حقیقت آن را نمی دانم».

- الحَاقَّةُ «مؤنث (الحَاقَّةُ)» در ریشه به معنای بالای رسیده قیامت.³

- الحَاقَّةُ اسم من أسماء القيامة في قول جميع المفسرين

- و الحقائق جمع الحاقه

- «النازلة التي حَقَّتْ فلا كاذبة لها»⁴

- الحاقه: القيامة لأنها تَحَقُّ كل مجادل و مخاصم في دين الله بالباطل فتحققه اي تغلبه

مؤنث الحاق النازلة. الكامل في الشيء: يقال «رجلٌ شجاعٌ حاقٌّ الشجاع» اي كاملٌ في

الشجاعة و «رجلٌ حاقَّة الرجل» اي كامل في الرجولية.⁵

الحاقه یعنی قیامت، زیرا در آن، هر کسی که در دین خدا به دروغ استدلال یا مخالفت

می کند، شکست می خورد و باطلش آشکار می شود. (حاق به معنای کسی است که

استدلال یا مخالفت را باطل می کند.)

(حاق همچنین می تواند به معنای «کامل» یا «بی نقص» باشد. به عنوان مثال: «مردی

شجاع، تجسم شجاعت است» یا «مردی که در مردانگی کامل است».)

در سه آیه نخست این سوره از «حاقه» سخن گفته شده و به همین دلیل این سوره را الحاقه می‌نامند. مراد از حاقه، روز قیامت است. حاقه از حق گرفته شده و به معنای آن چیزی است که حتمی، مقرر و واقعی است.^۶

الحَاقَةُ (آیه ۱) مَا الْحَاقَةُ (آیه ۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَةُ (آیه ۳)
[روز رستاخیز] روزی است که به یقین واقع می‌شود. چه روز واقع شدنی! و تو چه می‌دانی آن روز واقع شدنی چیست؟!
ایجاد حساسیت و انگیزه و عطش برای شنیدن مسائل مهم لازم است. تکرار کلمه «الحَاقَةُ» در حالیکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که اشرف مخلوقات اند، مخاطب حضرت قرآن هستند، برای توجه ویژه و بیان اهمیت موضوع مورد نظر است.

«الحَاقَةُ مَا الْحَاقَةُ» بیانگر آنست که، قیامت، روزی بس بزرگ و هولناک است. بیان «ما أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَةُ» نشان آنست که قیامت جز از راه وحی، قابل شناخت نیست.

«الحَاقَةُ مَا الْحَاقَةُ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَةُ»
گفتیم: منظور از کلمه (الحاقه) روز قیامت کبری است و اگر به این نام نامیده شد، برای این بود که روزی است حق و ثابت، و غیر قابل تخلف و تردید ناپذیر، و کلمه (الحاقه) از مصدر حق است، که به معنای ثابت و مقرر واقعی است، و کلمه (ما) در جمله (ما الحاقه) استفهامی است که به منظور بزرگ شمردن قیامت آمده، (در فارسی هم می‌گوییم فلانی دانشمند است و چه دانشمندی) و درست به همین دلیل بود که با آوردن ضمیر اکتفا نکرد، و نفرمود: (الحاقه و ما هی) بلکه دوباره کلمه (الحاقه) را تکرار کرد. و این جمله استفهامیه خبر است برای کلمه (الحاقه).
بنابر این، جمله (الحاقه ما الحاقه) می‌خواهد عظمت آن روز را بیان کند، و با تکرار نام آن این تفخیم و بزرگداشت را افاده می‌کند.

(وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ)، به صورت مطلق حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) مخاطب این شریفه است. اما در صورت عام هر کسی می تواند مخاطب آن باشد و در آن علم به حقیقت روز قیامت را از همه مخاطبین نفی می کند، می فرماید: تو نمی دانی قیامت چیست؟

و تعبیر کنایه است از کمال اهمیت آن روز و نهایت درجه عظمتش، و شاید منظور از روایتی هم که از ابن عباس نقل شده همین باشد، او گفته: هر جا در قرآن جمله ما ادراک - تو نمی دانستی آمده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را درک کرده و هر جا جمله (ما یدریک - تو نمی دانی) آمده آن جناب آن مطلب را واقعا نمی داند، خلاصه کلام اینکه، اولی کنایه است از عظمت مطلب و دومی تصریح است.

از آنجا که ریشه کلمه حاقه از حق می باشد پس معانی حق بر آن دلالت دارد. حق واژه ای است که در آیات حضرت قرآن بسیار بکار رفته است.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَثَابِتُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا⁷

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ⁸
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا⁹
وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ¹⁰

در جمیع این آیات، حق، دلالت بر وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد.¹¹

حاقه که امر حتمی و قطعی است در معنای ظاهر و در تفاسیر بر معنای قیامت دلالت دارد.

و با توجه به معنای حق که بیانگر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ولایت ایشان است، در حاقه، حسابرسی ها بر مبنای ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می گیرد و سرنوشت ها بر این اساس محقق می شود و چه حق عظیم تر از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام).

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله):
«علي مع الحق والحق معه، يدور معه حيث دار»

در آن روزی که «حق» بر همه هویدا می شود، حقیقتی فراتر از زمان و مکان آشکار می گردد: «علی مع الحق والحق مع علی». این امری ثابت و قطعی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، معنا و حقیقت مطلق حق است؛ چنان که حق، به علی (علیه السلام)، تعریف می شود. او نه تنها همراه حق، که خود حق است؛ چون نور حقیقت، از آینده ی وجودش درخشیدن گرفته است. الحاقه ما الحاقه در آن روز، هر کس که حق را جستجو کند، در چهره ی مولای حق آن را می یابد، و هر کس که حق را بپذیرد، در سایه ی ولایتش آرام می گیرد.

این معیت میان «حق» و «علی»، همیشگی است؛ و خوشا به احوال حق که همیشه گرد علی می چرخد و لحظه ای از او جدایی نمی پذیرد.
در آن روز که یوم الحاقه نام گرفته، چه امری محقق می گردد که چنان عظمتی دارد که خطاب به آن وجود نورانی مخاطب حضرت قرآن خطاب می شود و تو نمی دانی که آن چیست

و آن زمان است صفوف حسابرسی، در آن محشر کبری به صف می شوند تا جلوه تام و تمام حق را بنگرند.

كثيرة متواترة من طرق الخاصة والعامة. جملة من رواه من أعلام العامة في الغدير.¹² وكذا في البحار باب أنه مع الحق والحق معه.

(أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمَقْظِلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ الْمُعَدَّلُ بِالأَثْبَارِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَيْمُونٍ أَبِي نُعَيْمٍ الظَّلَاجِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ قَيْسٍ الْخَطَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَلَمَةُ بْنُ كَهْمَلٍ، عَنْ عِيَاضِ بْنِ عِيَاضٍ، وَكَانَ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ جَعْفَرٍ)

...ام سلمه گفت: از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) درحالی که دست علی (علیه السلام) را گرفته بود شنیدم که فرمود: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. حق پس از من به همراه علی (علیه السلام) است، هرجا که علی بگردد حق نیز با او می گردد.¹³

و در آن زمان است که وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا¹⁴

همه در حالیکه صف کشیده اند به نظاره می نشینند که ملیکه یوم القیامة، حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بر صحرای محشر قدم می گذارند.

اما نه ... هر کسی اذن رؤیت این عظمت و شکوه و جلال کبریایی را ندارد.

غضوا ابصارکم ... دیدگان فرو بندید تا فاطمه بنت محمد (سلام الله علیهما) بر محشر قدم گذارد ...

قرار است در امروزی که وعده داده شده اید، شاهد و ناظر جلوه ای در اتم صورت از احقاق حق باشید ...

لذا بسیار عظیم و سنگین خواهد بود.

عظمت آن جایی است که بر بزرگترین غصب آن حق و حقیقت عظمی دادخواهی می شود.

و آن روز یوم القصاص است بر بزرگترین محنت و مصیبتی که رقم خورد.

«لَا كَيْفُومٌ مُحْتَبَا بِكَرْبَلَا وَإِنْ كَانَ .. قَتْلُ مُحْسِنٍ بِالرَّفْسَةِ لَا عَظْمٌ وَأَمْرٌ لِأَنَّهُ أَصْلُ يَوْمِ الْعَذَابِ»¹⁵

و چون اصل یوم العذاب در آن روز صورت پذیرفت، در قیامتی که امری حتمی و ثابت است، اولین حسابرسی و احقاق حق بر این جنایت، محقق می شود.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ»¹⁶

سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان محاصمه می کنید

در تفسیر ذیل شریفه ۳۱ سوره مبارکه زمر نقل شده که مقصود امیرالمؤمنین علی

(علیه السلام) است که از غاصبین حقش، نزد پروردگار دادخواهی می نماید: تَخْتَصِمُونَ یعنی أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَمِنْ غَضَبِهِ حَقُّهُ¹⁷

و لذا مولا خود، می فرماید برای این خصومت و غضب حق که انجام داده اند، من اولین

کسی هستم که در پیشگاه خداوند رحمان، بر دو گنده زانو ایستاده و دادخواهی می کنم.¹⁸

و نیز نخستین کسی که درباره او حکم می شود حضرت محسن بن علی (علیهما السلام) و قاتل اوست ...¹⁹

و لذا یوم الحاقه برای آنان که از این حق مطلق روی گردانده و آن را غصب و تکذیب

نمودند عذابی است دردناک و سهمگین.

همچنین یکی از معانی قیامت به يوم الظهور هم اشاره دارد .
آن زمانی که حضرت بقية الله الأعظم (عجل الله تعالی فرجه) متولد شدند از حضرت
حکیمه خاتون (سلام الله علیها) نقل شده است:
ساجد متلقيا الأرض بمساجده، وعلى ذراعه الأيمن مكتوب: (جاء الحق وزهق الباطل
إن الباطل كان زهوقاً)²⁰

وقتی پرده کنار زده شد، مولایم را دیدم که در حال سجده بود و با پیشانی خود به زمین
چسبیده بود. روی بازوی راست ایشان نوشته شده بود: «حق آمده و باطل نابود شده
است، زیرا باطل همواره نابود شونده است».

با ظهور جهانی حضرت نیز این امر، بار دیگر به اتم وجه محقق می شود و باطل نابود و
حق بر همه عالم مستولی می شود.
با توجه به حقیقت معنای حاقه و مواردی که بیان شد، فرمایش امیرالمؤمنین علی
(علیه السلام) که در خطبه نورانیت می فرمایند:
انا الحاقه مشخص می شود.

انا القارعة

القَارِعَةُ (آیه ۱) مَا الْقَارِعَةُ (آیه ۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (آیه ۳)
آن حادثه کوبنده، و چه حادثه کوبنده ای! و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟! [آن
حادثه همان روز قیامت است!]
مفسرینی همچون علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه) می گوید: در آیه "وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ"؛
خداوند آن را به سبب هراسناکی اش و ترس مردم از آن، تکرار می کند.²¹

در آیه چهارم سوره الحاقه بعد از بیان عبارات موکد ذکر شده و آنکه درک عظمت این
حقیقت برای کسی محقق نمی شود، می فرماید:
كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ²²

قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند [و نتیجه ی شومش را دیدند].

از انکار این حقیقت بسیار مهم و ثابت و قطعی سخن به میان آمده است.
قَارِعَةً:

- الشديدة من شدائد الدهر. و هي داهية.

- من أسماء يوم القيامة

قارعه از «قرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است.

یکی از نام های قیامت، «قارعه» است، زیرا با صیحه ی کوبنده آغاز می شود و عذاب آن کوبنده است.

قارعة چیست؟

توضیح آن در آیات بعدی بیان می شود:

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (آیه ۴)

روزي که مردم مانند پروانه هاي پراکنده خواهند بود.

و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (آیه ۵)

و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجي شده [متلاشي] مي گردد!

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (آیه ۶)

اما کسي که [در آن روز] ترازوهاي [اعمال] او سنگين است.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (آیه ۷)

در يك زندگي كاملاً رضايت بخش خواهد بود.

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (آیه ۸)

و اما کسي که ترازوهاي [اعمال] او سبک است.

حضرات صادقین (علیهما السلام) در تفسیر ذیل آیات می فرمایند:

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ وَ
أَنْكَرَ وَلَا يَهُ عَلَى (عليه السلام) فَأَمُّهُ هَاطِيَةٌ فَهِيَ النَّارُ جَعَلَهَا اللَّهُ لَهُ أُمًّا وَ مَأْوَاهُ. ²³

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ او امير مؤمنان (عليه السلام) است.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و ولايت حضرت علي (عليه السلام) را

انکار کرد.

فَأَمُّهُ هَاوِيَّةٌ (آیه ۹): یعنی آتش دوزخ، خداوند آن را مادر و پناهگاه او قرار می‌دهد.

در خطبه نورانیت امیر عالم (علیه السلام) پس از معرفی خود به نورانیت می‌فرمایند:

«من كان ظاهره في ولايتي أكثر من باطنه خفت موازينه»

هر کس ظاهرش در ولایت من، بیشتر از باطنش باشد، ترازوی اعمالش سبک می‌شود.

این احوالات افراد، در چنین روزی مشخص می‌شود.

امیر المومنین حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند:

أنا القارعة

این معرفی با توجه به توضیح فوق، بیانگر عظمت و کوبنده بودن ولایت علوی است که

برای آنانکه از زیر بار ولایت شانه خالی کنند و آنرا انکار نمایند، جز خسران،

عذاب و نارهیچ ثمره‌ای ندارد.

و آن کس که این ولایت را بپذیرد و تسلیم این حقیقت باشد، از هول آن روز، در امان

و در زندگی راحت و رضایت بخشی خواهد بود.

در آیه ۱۹ سوره حاقه هم داریم:

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ كِتَابِيَّةً*

اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دهند [از شدت شادی] فریاد می‌زند

که؛ [ای اهل محشر]! «نامه‌ی اعمال مرا بگیری و بخوانید»!

این شرح حال کسی است که ولایت مولا (علیه السلام) را پذیرفته و در مسیر

صراط مستقیم علوی حرکت کرده است.

...امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای به معاویه نوشتند... خداوند درباره‌ی من و

تو به خصوص، آیه‌ای از قرآن نازل کرده است که تو و امثال تو آن را طبق ظاهرش

می‌خوانید و نمی‌دانید تأویل باطن آن چیست و آن در سوره‌ی الحاقه است:

*امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، إِلَى آخِرِ الْكَلَامِ نَزَلَتْ فِي

عَلَيْهِ (علیه السلام) وَ جَرَتْ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ مَقَالًا. این آیه در شان حضرت علی (علیه السلام)

نازل شده است و برای اهل ایمان ضرب المثل شده است.²⁴

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَّةً (آیه ۲۵)

اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: «ای کاش هرگز نامه‌ی اعمالم

را به من نمی‌دادند.

پس کسی که نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، به زودی حساب آسانی برای او می‌شود.

تا آنجا که می‌فرماید: وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ،

قَضِيَّتْهُ چنین خواهد بود که هر امام ضلالت و امام هدایتی فرا خوانده می‌شوند و با هر کدام از آن‌ها اصحابشان که با او بیعت کرده‌اند خواهند بود، و من و تو هم فرا خوانده می‌شویم.

ای معاویه! تو صاحب فرقه و دسته هستی، که می‌گویی:

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَذْرِ مَا حِسَابِيهِ به خدا قسم این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که درباره‌ی تو می‌فرمود و همچنین درباره‌ی هر امام ضلالتی که قبل از تو بوده و بعد از تو خواهد بود مثل همین خواری و عذاب از جانب خدا خواهد بود.*

پس همه حساب و کتاب، حول محور امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ولایت ایشان می‌چرخد و سنجیده می‌شود و عظمت و هولناکی قیامت به حقیقت ولایت تعریف می‌شود. و امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: أَنَا الْقَارِعَةُ.

اما در آیه شریفه سوره حاقه «كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ» (آیه ۴) می‌فرماید: قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند [و نتیجه‌ی شومش را دیدند]. یعنی حقیقتی که ثمود و عاد انکار کردند، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.

علی بن ابراهیم قمی (رحمة الله علیه) در تفسیر بیان می‌کند: كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ قَالَ قَرَعَهُمُ الْعَذَابُ. [یعنی] عذاب، آنان را کوبید...²⁶

* گنبد امیرالمؤمنین (علیه السلام) إلى معاوية ... لَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَفِيكَ آيَاتٌ مِنْ سُورَةِ خَاصَّةٍ الْأُمَّةُ يُؤْزَلُونَهَا عَلَى الظَّاهِرِ وَ لَا يَعْلَمُونَ مَا الْبَاطِنُ وَ هِيَ فِي سُورَةِ الْحَاقَّةِ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يُدْعَى بِكُلِّ إِمَامٍ ضَلَالَةٍ وَ إِمَامٍ هُدًى وَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ الَّذِينَ بَاتِعُوهُ فَيُدْعَى بِى وَ بِكَ يَا مُعَاوِيَةُ وَ أَنْتَ صَاحِبُ السَّلْسِلَةِ الَّذِى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَذْرِ مَا حِسَابِيهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ ذَلِكَ وَ كَذَلِكَ كُلُّ إِمَامٍ ضَلَالَةٍ كَانَ قَبْلَكَ أَوْ يَكُونُ بَعْدَكَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ مِنْ خِزْيِ اللَّهِ وَ عَذَابِهِ.²⁵

در آیه بعد می فرمایند:

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (آیه ه)

اما قوم «ثمود» با عذابی سرکش هلاک شدند و با طغیانی که در مقابل حقیقت ولایت داشتند به هلاکت رسیدند. برای هلاکت قوم ثمود سه وسیله در قرآن آمده است:

۱. زلزله. «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»²⁷

۲. صیحه. «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً»²⁸

۳. صاعقه. «مِثْلَ صَاعِقَةٍ عَادٍ وَثَمُودَ»²⁹

شاید هر سه عذاب همراه یکدیگر و ملازم یکدیگر بوده اند، یعنی رعد و برق و زلزله و شاید هر عذابی عده ای را از پا درآورده است. تکذیب کنندگان قیامت، یعنی تکذیب کنندگان حقیقت ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و عظمت آن، گرفتار قهر الهی و هلاکت می شوند. «كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ... فَأُهْلِكُوا»

قیامت، حادثه ای کوبنده و هولناک است.

در سوره حاقه، این آیه گدّبتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ

و آیات بعد تا نه آیه هر چند در صدد بیان اجمالی از داستان نوح، عاد، ثمود و فرعون و طاغوت های قبل از او و موتفکات، و هلاکت آنان است، ولیکن در حقیقت می خواهد به پاره ای از اوصاف الحاقه - قیامت و در بطن آن به عظمت ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حقانیت آن اشاره کند، و بفرماید:

«خداى تعالى امت های بسیاری را به خاطر تکذیب قیامت هلاک کرد.»

و حاصل معنا این است که قیامت همان کوبنده ای است که ثمود و عاد و فرعون و طاغوت های قبل از او و موتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند، و خدا به اخذی شدید ایشان را بگرفت، و به عذاب انقراض هلاکشان کرد.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (آیه ه)

این جمله اثر تکذیب ثمود را به طور مفصل بیان می کند، و در اینکه مراد از طایفه چیست، آیا صیحه آسمانی است و یا زلزله است و یا صاعقه؟ آیات قرآن مختلف است، در سوره هود سبب هلاکتشان را صیحه دانسته، فرموده: (وَ اخذ الذين ظلموا الصيحة) و در سوره اعراف زلزله دانسته فرموده: (فَاخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ)

و در حم سجده صاعقه دانسته فرموده:

(فاخذتهم صاعقه العذاب الهون).

بعضی گفته اند: کلمه (طاغیه) مانند کلمه (طغیان) و کلمه (طغوی) مصدر است، نه اسم فاعل. و معنای آیه این است که: اما ثمود به سبب طغیانشان هلاک شدند. آیه شریفه (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) نیز موید این سخن است. ولیکن وجه اول با سیاق آیات بعدی مناسب است، چون آیات بعد، در مقام بیان کیفیت هلاکت آنان است، که از میان چند طریقه اهلاک زیر یعنی اهلاک به وسیله باد، و یا اخذ رابیه و شدید، و یا طغیان آب، با کدام طریق هلاک شدند.

پس آیه مورد بحث هم باید در مقام بیان اهلاک ثمود به وسیله عذاب طاغیه باشد، و بخواهد کیفیت اهلاک آنان را بیان کند، در نتیجه کلمه (طاغیه) صفت عذاب است، نه صفت مردم ثمود.

اشاره به کیفیت عذاب قوم عاد که زنده ای باقی نگذارد.

در یکی دیگر از آیاتی که عبارت كَذَّبَتْ ثَمُودُ بیان شده است آیه شریفه كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا در سوره مبارکه شمس است.

یعنی قوم «ثمود» بر اثر طغیانشان، [پیامبر خود را] تکذیب کردند.

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

وَقَوْلُهُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا قَالَ ثَمُودُ رَهْطٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ (۳) فَهُوَ السَّيْفُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ النَّبِيُّ ص نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا قَالَ النَّاقَةُ الْإِمَامُ الَّذِي فَهِمَ عَنِ اللَّهِ (۴) وَفَهُمَ عَنْ رَسُولِهِ وَسُقْيَاهَا أَيُّ عِنْدَهُ مُسْتَقَى الْعِلْمِ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا قَالَ فِي الرَّجْعَةِ - وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا قَالَ لَا يَخَافُ مِنْ مِثْلِهَا إِذَا رَجَعَ.³⁰

معنی این آیه که خداوند فرمود: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا»، اینست که ثمود گروهی از شیعه هستند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»

ما ثمود را راهنمایی کردیم گمراهی را اختیار کردند بکیفری دردناک و خوارکننده مبتلا شدند. منظور شمشیر است وقتی که قائم (عجل الله تعالی فرجه) قیام کند،

این آیه: «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ» منظور پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله است. «نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» مراد از ناقة الله، امام است که فهم و علم او از خدا است و «وَسُقْيَاهَا» یعنی در نزد امام چشمه گوارای علم است: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَاسَوَّاهَا» منظور در رجعت خواهد بود «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» نمی‌ترسد اگر مانند آن تکرار شود.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، الطُّغْيَانُ حَمْلَهَا عَلَى التَّكْذِيبِ. طغیان این است که نسبت دروغگویی به او دادند.³¹

یکی از معانی ثمود در بطن آیات حضرت قرآن؛
دلالت بر گروهی از شیعیان دارد که کوردلی و عمی را بر هدایت ترجیح داده و امام خود را تکذیب کردند و به این سبب در مقابل امام خویش طغیان نمودند.
قارعه و عذاب کوبنده ای که بر سر ایشان وارد خواهد شد، همان سیف حضرت قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه) است که آنان از ولایت او سر باز زده اند.

دلالتی از این گروه شیعیان، می‌تواند آنانی باشند که آن زمان که حجت خدا در زمین ظهور می‌نماید با آنکه مدعی محبت و ارادت به او هستند و خود را از شیعیان می‌دانند اما از تسلیم شدن در برابر او امر او سر باز می‌زنند و خود را از ولایت او رها کرده و در بند نفسانیات خویش اسیر می‌کنند. و تسلیم ولایت مولای خود نشده اند.
چنین کسانی ظهور مولا برایشان امری کوبنده و هولناک خواهد بود و به سبب تکذیب و رویگردانی از ولایت ایشان عذابی همچون شمشیر حقانیت ولی الله الاعظم نصیبشان می‌گردد.
از همه عذاب‌های هولناک، سنگین تر و عظیم تر، یقیناً جدایی و دوری از امام است که با هیچ عذابی قابل مقایسه نمی‌باشد.

انا الغاشية

در فراز دیگری از خطبه حضرت مولا امیر المومنین (علیه السلام) می فرمایند:

انا الغاشية

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ.³²

آیا داستان غاشیه (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می پوشاند) به تو رسیده است؟!

غاشیه در لغت : از مادّه «غِشَاوَة» به معنی «پوشش» است (پرده یا پوشش که با آن چیزی را بپوشانند)، از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می اندازند و آن را می پوشانند، «غاشیه» گفته می شود و منظور در آیه مورد بحث، بلا و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می گیرد.

الْغَاشِيَةُ:

پوشش و سرپوش، مؤنث (الْغَاشِي)، پوشش دور قلب، بلا و سختی، روز رستاخیز³³
مؤنث الغاشي، الغطاء، قميص القلب، القيامة لأنها تَغْشَى الخلق بأفراعها، الداهية³⁴
(ج) غَوَاشٍ، القيامة لأنها تَغْشَى بأفراعها، نار جهنم، الداهية ومنه «تاتيه غاشية من عذاب الله» أي: نائية تغشاه، قميص القلب³⁵

بعضی گفته اند منظور آتشی است که چهره های کفار و مجرمان را می پوشاند، ولی تفسیر اول (زیر پوشش قرار دادن حوادث وحشتناک) از همه مناسب تر است.³⁶
انتخاب این نام برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد.

غاشیه و سایر مشتقات آن در آیات دیگر:

◊ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ... «آیا از این ایمن هستید که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید»³⁷

◊ ... وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ... «و بر چشمهای آنها پرده افکنده شد»³⁸
◊ أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...³⁹

◊ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ.⁴⁰

غَواش: در اصل «غواشی» بوده و جمع «غاشیه» به معنی «هرگونه پوشش» است. به خیمه نیز اطلاق می‌شود و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی خیمه و یا به معنی پوشش بوده باشد. این آیه به سراغ سرنوشت افراد متکبر و لجوج، یعنی آنها که زیر بار آیات پروردگار نمی‌روند و در برابر حق تسلیم نیستند رفته و به قسمتی از مجازات دردناک آنها اشاره می‌کند.

امام صادق (علیه السلام) در تبیین این آیه می‌فرماید: **هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؛** در قرآن: **الَّذِينَ يَغْشَوْنَ الْإِمَامَ**. کسانی که امام را می‌پوشانند.⁴¹

مفسرین در بیان تفسیر این آیه: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» بیان می‌کنند: **يَعْنِي قَدْ أَتَاكَ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) حَدِيثُ الْقِيَامَةِ وَمَعْنَى الْغَاشِيَةِ أَنْ يَغْشَى النَّاسَ.**⁴² یعنی خبر قیامت به تو ای محمد (صلى الله عليه وآله) رسیده است و الْغَاشِيَةِ یعنی فراگیرنده‌ی مردم.

غاشیه نیز یکی دیگر از اسامی روز قیامت است که برای معنای حقیقی آن نیاز به بیان و تفسیر حضرات قرآن ناطق و سایر آیاتی که در توضیح این شأن آمده است داریم. در آیات بعد می‌فرماید: غاشیه روزی است که در آن: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (آیه ۲)** چهره‌هایی در آن روز خاشع ذلت‌بارند.

محمد از پدرش نقل می‌کند که: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ [یعنی چه؟]؟ فرمود: خَاضِعَةٌ لَا تُطِيقُ الْإِمْتِنَاعَ. [فروتن و زبونند و توانایی جلوگیری ندارند].⁴³

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (آیه ۳)

پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند [و نتیجه‌ای نگرفته‌اند].

محمد از پدرش نقل می‌کند: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «عَامِلَةٌ [یعنی چه؟]؟ فرمود: عَمِلْتَ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ.

[به غیر کتاب منزل خدا عمل کرده است].

قَالَ قُلْتُ نَاصِبَةٌ گفتم: «نَاصِبَةٌ [یعنی چه؟]؟ فرمود: نَصَبْتَ غَيْرَ وُلَاةٍ الْأَمْرِ.

[غیر از امام بر حق را به حکومت واداشته است].⁴⁴

پس معنای یغشون الامام اینست که آنان، غیر از امام بر حق را برگزیدند و به خلاف آنچه امر الهی بوده است عمل نموده اند. لذا چهره هایشان زبون و ذلت بار است و آنان سرافکنده اند.

ابن ابی عمیر گوید: «از امام جواد (علیه السلام) درباره‌ی آیه: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ* پرسیدم. و ایشان فرمود: *نَزَلَتْ فِي الثُّصَابِ وَ الرَّيْدِيَّةِ وَ الْوَاقِفِيَّةِ مِنَ الثُّصَابِ*. «این آیه درباره‌ی ناصبی ها نازل شد و زیدی ها و واقفی ها از جمله ناصبی ها می باشند».⁴⁵

مصدّقی از این افراد فرقه های ضاله ای هستند که دچار انحراف شده و غیر امام بر حق من آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) را برگزیدند. آنانکه این مسیر انحراف را پیموده اند، امر امام و عذاب هولناکی که خداوند برای آنان مهیا کرده است ایشان را فرامی گیرد.

و این همان اتفاقی است که در زمان قیام القائم (عجل الله تعالی فرجه) که حق به معنا الاتم هویدا و ظاهر می شود و بساط کفر و ظلم و جور برچیده می گردد، صورت می پذیرد:

محمد از پدرش از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: *قَالَ قُلْتُ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ قَالَ يَغْشَاهُمُ الْقَائِمُ بِالسَّيْفِ*. می گوید به ایشان عرض کردم:

مقصود از هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ چیست؟ فرمود: «یعنی امام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن ها را با شمشیر فرامی گیرد».⁴⁶

آنان که بنای عداوت با آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) داشته اند یعنی امر امام را می پوشانند و می خواهند نور امام را خاموش کنند.

آنان اوصافشان در یوم الغاشیه چنین است :

*فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ أَنَّهَا الَّتِي نَصَبَتِ الْعَدَاوَةَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام).*⁴⁷

در روایت ذکر شده است: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ*

آنان کسانی هستند که پایه‌ی دشمنی با خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) را نصب کردند.

تَصَلَّى نَاراً حَامِيَةً (آیه ۴)

آن‌ها در آتش سوزان وارد می‌گردند.

محمد از پدرش از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: برای ایشان گفتم: تَصَلَّى نَاراً حَامِيَةً.

قَالَ تَصَلَّى نَارَ الْحَرْبِ فِي الدُّنْيَا عَلَى عَهْدِ الْقَائِمِ وَفِي الْآخِرَةِ نَارَ جَهَنَّمَ. فرمود:

«در زمان قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گرفتار آتش جنگ می‌شوند و در آخرت به آتش جهنم».⁴⁸

در ادامه آیات شریفه سوره غاشیه چنین آمده است:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (آیه ۲۱)

پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (آیه ۲۳)

[و تذکر برای همه سودبخش است] مگر کسی که پشت کند و کافر شود.

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ وَلَمْ يُصَدِّقْ وَ جَحَدَ رُبُوبِيَّتِي وَ كَفَرَ نِعْمَتِي فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ يُرِيدُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ الدَّائِمَ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ يُرِيدُ مَصِيرَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ أَى جَزَاءَهُمْ.⁴⁹

کسی که پند نگرفت و تورا تصدیق نکرد و منکر ربوبیت من شد و کافر نعمتم گردید.

که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می‌کند. به یقین بازگشت [همه‌ی] آنان به‌سوی

ماست. او را به عذاب شدید و دائمی کیفر می‌کند. حرکت آن‌ها به‌سوی ما است: ثُمَّ إِنَّ

عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و بر ماست جزای آن‌ها.

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (آیه ۲۴)

که خداوند او را به بزرگ‌ترین عذاب، مجازات می‌کند!

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ، يُرِيدُ الْعَلِيظَ

الشَّدِيدَ الدَّائِمَ. یعنی سهمگین و سخت و همیشگی.⁵⁰

در ادامه آیات می‌فرماید: إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (آیه ۲۵)

به یقین بازگشت [همه‌ی] آنان به‌سوی ماست.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (آیه ۲۶)

و به یقین حسابشان [نیز] با ماست.

امام باقر (علیه السلام) به زیبایی تبیین می فرمایند که (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ) یعنی کسی که پند نگرفت و ولایت را تصدیق نکرد و منکر ربوبیت شد و کافر نعمت خداوند گردید، خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند. به یقین بازگشت آنان به سوی ماست. حرکت آن‌ها به سوی ما است: ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و بر ماست جزای آن‌ها. همه حقایق عالم حول محور ولایت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین (علیهم السلام) معنا می یابد و در یک کلام قیامت و شئون مختلفه آن در بطن معنا به وجود امام معنا و تفسیر می شود.

حساب و کتاب و بازگشت همه خلایق با امام و بسوی امام خواهد بود.

در این آیه شریفه می فرماید: إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ؛ در زیارت جامعه عرضه می داریم: وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، در زیارت جامعه مشخص می شود که ضمیر "نا" در آیات شریفه حضرت قرآن به چه کسی بر می گردد: إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، بازگشت خلایق به سوی شماست.

بازگشت خلایق به سوی شماست، حساب خلایق هم نزد شماست؛ پس سرّ معاد، امام است و همه اعمال خلق به ولایت موالیان‌شان سنجیده می شود.
اگر قرآن ناطق از قرآن صامت جدا شود جز پوسته و کاغذ چیزی باقی نخواهد ماند و آیات شریفه حضرت قرآن تأویل و تفسیر آن روشن نمی شود.

امیر عالم (علیه السلام) فرمودند: انا الغاشية
یعنی آن امر فراگیر که نهان انسان‌ها را هویدا می کند و سیر آنان در این دنیا و احوالات ایشان در قیامت را روشن می کند من هستم.
آنانکه مرا و ولایت مرا بپذیرند احوالات آنان نیکو است و آنانکه از امام رویگردان باشد سیف القائم (عجل الله تعالی شریف) در روز ظهور و آتش در یوم القیامة برای آنان محقق و روزی شان می شود.

پس با توجه به شرحی که برای این فرازهای خطبه مولا که می فرمایند:
انا الحاقة، أنا القارعه وأنا الغاشية ارائه شد،

حقیقت و بسیط معنای قیامت و احوالات و عظمت آن مشخص گردید.
در خطبه عظیم القدر نورانیت که حضرت امیر الکلام، خود را به نورانیت معرفی،
و رسیدن به معرفه الله را همان حمل معرفت نورانی ساحت مقدس خود تبیین می
فرمایند، تک تک عبارات و کلمات و مضامین عالیّه فرمایشات حضرت، مفتاحی
است که در پس آن بابی از گنجینه علوم آل محمد (علیهما السلام) گشوده می شود.

این فرازهای تشریح شده در خطبه، بیانگر آن است که حقیقی در عالم جز ولایت
امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست.

سرّ معرفه الله، نبوت، عبودیت، بندگی، تقوا، ورع، صراط، میزان، قیامت و معاد و... همه و
همه در ولایت مولی الموالی امیرالمؤمنین (علیه السلام) معنا و خلاصه می شود و ما به عنوان
محبین و شیعیان مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید با تعمق و تدبر در کلام و سیره
حضرات قرآن ناطق بیش از پیش با بطون و حقایق حضرت قرآن عظیم آشنا و حامل
معارف ناب آن شویم.



خطبة مبارکہ الوسیلہ

معرفی خطبه نورانی الوسیله

خطبه «الوسیله» از خطبه‌های مهم و معنادار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در الکافی شیخ محمدبن یعقوب کلینی نقل شده و جابر بن یزید جعفی که از ثقات رؤات اهل بیت (علیهم السلام) است، آن را از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت کرده است. این خطبه از جمله متونی است که در آن، معارف اعتقادی شیعه در قالبی فشرده اما عمیق بیان شده و از همین رو جایگاهی ویژه در شناخت اندیشه علوی درباره توحید، نبوت و امامت دارد.

امام علی (علیه السلام) در این خطبه، پس از تبیین مقام توحید و بیان عجز انسان از احاطه بر ذات خداوند، از نیاز بشر به هدایت الهی سخن می‌گوید؛ هدایتی که نخست در وجود پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) به عنوان رحمت الهی، چراغ هدایت و حجت اعظم خداوند ظهور یافت و پس از ایشان در مسیر امامت استمرار پیدا کرد.

و این خطبه به سبب پرداختن به مفهوم «وسیله» چنین نام گرفته است؛ مفهومی که با آیه قرآن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده: ۳۵) پیوند دارد. در این خطبه، «وسیله» به عنوان مقام ویژه پیامبر اسلام (صلوات الله علیه) در قیامت معرفی می‌شود؛ مقامی که در روایت به بلندترین درجه‌ی بهشت با هزار پله توصیف شده است؛ پیامبر (صلوات الله علیه) در بالاترین مرتبه نور قرار دارد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مرتبه‌ای نزدیک به آن.

در همین چارچوب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با یادآوری واقعه غدیر و نص صریح پیامبر، جایگاه امامت را ادامه‌ی الهی راه هدایت معرفی می‌کند و خود را «وسیله»‌ای الهی برای هدایت امت پس از پیامبر (صلوات الله علیه) می‌داند.

و حضرت برای تبیین این حقیقت، از تمثیل‌هایی بنیادین و روشن مانند کشتی نوح، باب حطه و منزلت هارون نسبت به موسی بهره می‌گیرد تا نشان دهد که راه نجات، هدایت و رستگاری امت، در تمسک به ولایت و امامت الهی نهفته است.



یکی از ویژگی‌های برجسته این خطبه، شیوه معرفی خویشتن از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. حضرت در بخش‌هایی از خطبه با تعبیر «أنا» و بیانی آشکار، خویش را در نسبت با هدایت امت نشان می‌دهد؛ و این معرفی، برای اقامه حجت و روشن ساختن جایگاه واقعی امام در نظام هدایت است. این خودمعرفی در حقیقت پاسخی است به انحرافی که پس از گذشت هفت روز از شهادت پیامبر (صلوات الله علیه) رخ می‌داد و موجب شد حق خلافت و جانشینی الهی آن حضرت مورد تعدی و غصب قرار گیرد.

خطبه «الوسيلة» نه تنها بیان فضائل امام علی (علیه السلام) است، بلکه متنی است در افشای انحراف از نص نبوی و تبیین ظلمی که در حق امامت روا داشته شد.

* منابعی که خطبه نورانی در آن نقل شده است:

- الشيخ الكليني، الروضة من الكافي، ج ۸، ص ۱۸
- الشيخ الكليني، الكافي (ط دار الحديث)، ج ۱۵، ص ۵۷
- فيض كاشاني، الوافي، ج ۲۶، ص ۱۷
- الملا صالح المازندراني، شرح الكافي، ج ۱۱، ص ۲۰۲

* منابعی که بخشی از خطبه نورانی در آن نقل شده است:

- تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام ج ۱، ص ۹۲
- مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ج ۱۲، ص ۲۵۲
- عيون الحكم والمواعظ ج ۱، ص ۵۳۷
- غرر الحكم ودرر الكلم ج ۱، ص ۷۷۶
- الوافي، ج ۱۰، ص ۵۷۶، ح ۱۰۱۲۵
- البرهان في تفسير القرآن ج ۴، ص ۸۶۲
- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ج ۳، ص ۲۰
- الشيخ علي النمازي، مستدرک سفينة البحار، ج ۳، ص ۱۱۶
- آقا بزرگ طهرانی، الذريعة إلى تصانيف الشيعة - ط اسماعيليان، ج ۷، ص ۲۰۷

* ذیل آیات منتخب مذکور:

- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب
- تفسیر نور الثقلین
- تفسیر الصافي

* ذیل احادیث منتخب مذکور:

- بحار الأنوار (ط مؤسسة الوفاء)
- بحار الأنوار (ط دارالاحیاء التراث)

- همچنین، در کتاب مستدرک سفينة البحار، اثر الشيخ علي النمازي، ج ۳، ص ۱۱۶ به خطبه الوسيلة اشاره شده است.



فَأَنَا الذَّكْرُ الَّذِي عَنْهُ ضَلَّ وَالسَّبِيلُ الَّذِي عَنْهُ مَالَ وَ الْإِيمَانُ الَّذِي بِهِ كَفَرَ وَالْقُرْآنُ الَّذِي إِيَّاهُ هَجَرَ وَ الدِّينُ الَّذِي بِهِ كَذَّبَ وَالصِّرَاطُ الَّذِي عَنْهُ نَكَبَ*

* منابع اناهای مذکور که به صورت صریح و ضمنی ذکر شده اند:

- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، ص ۲۲۱
- التفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ج ۷، ص ۱۸۰
- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۱۱
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳۹، ص ۳۴۹
- اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۲۱۱ و ج ۲، ص ۴۷۱
- مصباح کفعمی، جنة الامان الواقية و جنة الايمان الباقية، ج ۱، ص ۶۹۹
- مصباح المتعجد، ص ۷۵۷، ج ۸۴۳
- مصباح الزائر، ص ۱۵۹
- السيد بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة (ط الحديث)، ج ۲، ص ۲۵۹
- الشيخ الطوسي، اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، ج ۱، ص ۴۱۱
- السيد هاشم البحراني، كشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، ج ۱، ص ۶۵
- سيد محمد کرکی حائری، تسلیة المجالس و زينة المجالس، ج ۱، ص ۲۲۵
- المجلسي، محمد تقی، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه (ط القديمة) ج ۱۴، ص ۳۷۲
- بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، ج ۱، ص ۱۳
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام ج ۴۴، ص ۲۶۶
- عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال ج ۱۷، ص ۱۵۰
- السيد حسين البروجردي، جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۴، ص ۴۰۵
- السيد هاشم البحراني، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۲۰
- المحدث النوري، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۴
- علي اليزدي الحائري، الزام الناصب فی اثبات الحجج الغائب، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۷۹ و ۱۹۴
- بحار الأنوار (ط موسسه الوفاء)، ج ۸، ص ۷۰
- الشيخ علی النمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۶۶
- الشيخ المفيد، تصحيح اعتقادات الإمامية، ج ۱، ص ۱۰۸
- الزام الناصب فی اثبات الحجج الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۱، ص ۳۸
- الزام الناصب فی اثبات الحجج الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۹۵
- الشيخ عباس القمي، سفینه البحار و مدينة الحكم و الآثار، ج ۵، ص ۹۸
- حافظ رجب البرسي، مشارق أنوار اليقين فی أسرار أمير المؤمنين (ع)، ج ۱، ص ۲۵۷
- محمد بن ابراهيم النعماني، الغيبة للنعماني، ج ۱، ص ۱۶۵
- بحار الأنوار - ط دار الاحياء التراث (العلامة المجلسي) ج ۹۴، ص ۱۱۷ و ۱۱۲ و (ط موسسه الوفاء)، ج ۹۷، ص ۱۱۷ و ج ۳۹، ص ۸۹ و ۳۳۵ و ج ۲۴، ص ۱۹۱
- المناقب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷۳
- السيد بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة (ط الحديث)، ج ۲، ص ۲۵۹
- الشيخ الطوسي، مصباح المتعجد، ج ۱، ص ۷۵۷
- إقبال الأعمال ج ۱، ص ۴۶۱ و ۴۶۳
- مصباح الزائر ج ۱، ص ۱۵۴
- جنة الأمان الواقية و جنة الايمان الباقية (المصباح) ج ۱، ص ۶۹۵
- روضة الواعظين ج ۱، ص ۱۰۱
- الأمالی (للصدوق) ج ۱، ص ۳۵
- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۹۵
- التبريزي، الميرزا جواد، الأنوار الالهية في المسائل العقائدية، ج ۱، ص ۱۸۰
- الشيخ الكليني، الكافي (ط الاسلاميه)، ج ۲، ص ۶۰۳ (في بعض النسخ [أنا القرآن])
- الشيخ محمد المحدثي الری الشهري، موسوعة الامام علي بن ابي طالب عليه السلام، في الكتاب والسنة و التاريخ، ج ۴، ص ۵۳۴

هفت روز از شهادت رسول اکرم (صلوات الله علیه) می گذشت، همان حضرت والا مقامی که از ابتدای خلقت نورانی شان تا زندگانی در این دنیای خاکی، چیزی جز هدایت خلق به ولایت حضرت علی (علیه السلام) بیان نفرمودند.

همه جا فقط علی بود و علی (علیه السلام).

اصلاً خدا، حضرت لولا که لما خلقت الافلاک (صلوات الله علیه) را همراه با عشق علی (علیه السلام) و انداز به ولایتش خلق نمود، آن هم از یک نور واحد.

چه کسی جز حضرت ختمی مرتبت (صلوات الله علیه) می توانست اینگونه مولا علی

(علیه السلام) را به همگان معرفی کند؟ و تثبیت امر ولایت که از عرش بر دوش

حضرت شان گذاشته شده بود، به بهترین شکل به ثمر برساند؟

اگر چه ابلیس، با اهل رجس، در همان روز غدیر، فتنه هایش را به رخ می کشاند، ولی مومنین چون سلمان، مقداد و اباذر که در ولایت حق بودند، با جان و دل شان، لبیک گفتند. هر چند که این لبیک، تجدید عهدشان با مولای شان است، از روز الست...

با وجود شرارت ها و دسیسه های اهل سقیفه، و آشوبی که بعد از شهادت حضرت نبی اکرم (صلوات الله علیه) به پا کردند، مولای متقیان، خطبه ای با همان صوت غرای شان ایراد می فرمایند،

بلکه نوری بر دل های تحت تاثیر قرار گرفته و عقل های سرگردان و حیران شان بتابد و آنان را از خواب غفلت برانگیزاند،

چرا که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند؛

«أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱ من و علی پدر این امتیم و حق پدری بر گردن شان داریم.

حضرت امیر عالم (علیه السلام)، برای توصیف و معرفی خویش به خلق، در

بالاترین مرتبه ی خود، با ضمیر «أنا» بیان می فرمایند.

با بیان و ایراد خطبه، وجود مبارک نازنین شان را، خود نیز به همگان معرفی می کنند.

هر آنچه که تا آخر خلقت و آفرینش؛

نیاز بشریت و جهانیان است،

در همین آنها ی مبارک نهفته است.

ایراد خطبه با بیان این ضمیر، قلوبی را که با ملح اجاج آغشته گشته، عذابِ مرگ
برای‌شان متصور می‌شود،
و قلوبی که با عذب فرات عجین شده است؛
ایمان‌شان راسخ‌تر، یقین و علم‌شان بیشتر و در برابر ولایت حضرت امیرالمومنین
(علیه السلام)، خشوع و تسلیم‌شان افزون‌تر می‌شود.

امام علی (علیه السلام) در خطبه الوسيله بعد از بیان فضائل و اهمیت وجودِ مبارک
ابوالزهراء، حضرت نبی اکرم (علیهما السلام)، در به کمال رساندنِ دینِ الله و تحققِ امرِ
ولایت، به بیانِ غصبِ خلافت‌شان، توسطِ اولی و دومی ملعون می‌پردازند؛

«...و اگر آن دو بدبخت،

این مقام را به جای من برتن کردند،
و در چیزی که برای آن دو حقی نبود با من نزاع کردند،
و به گمراهی مرتکب آن گردیدند،
و به نادانی آن را از آن خود دانستند،
چه بسیار بد است آنجا که سرانجام وارد شوند،
و چه بد است آنچه را برای خود آماده و تهیه کردند،
در خانه خویش، در برزخ و آخرت همدیگر را لعنت کنند،
و هر کدام از یار خود بیزار باشد،
و چون با رفیق خود رو به رو شود به او گوید:

«يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»

ای کاش میان من و تو فاصله و دوری مشرق و مغرب بود، که چه بد همنشینی بودی!

و آن بخت برگشته با حالی نزار پاسخش دهد:

ای کاش تو را دوست و همراه خود نگرفته بودم!
به راستی تو مرا گمراه کردی؛

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً»

او مرا از ذکر (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود!
و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است!

حضرت قسیم الجنة و التار (علیه السلام) در این خطبه، به معرفی اصل خیر که همان توحید است²، می پردازند، اما با معرفی اصل شر یعنی آن دو ملعون اولی و دومی، و اعمال شان که بر علیه رسالت نبوی که همان تحقق ولایت علوی بود، انجام دادند؛

فَأَنَا الذَّكْرُ الَّذِي عَنْهُ ضَلَّ

و من همان ذکری هستم که (آن بخت برگشته) از آن گمراه شد!

ذکر به معنای یاد است.

رسول اکرم (صلوات الله علیه) در هر زمان و مکانی، یادآور و متذکر این ذکر شریف می شدند.

چنانکه حضرت حق تعالی این شأن را به حبیبش داده بود؛

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ³ تو فقط بیم دهنده ای، وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ³ و برای هر قومی هدایت کننده ای است.

إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذَّكْرَ...⁴

تو فقط کسی را می توانی انداز کنی که از این یادآوری [الهی] پیروی کند.

ای رسول و حبیبم!

تو انداز دهنده ای این امت به علی و ولایت علی (علیه السلام) هستی!

ولی اگر تمام مردم را انداز دهی همه ایمان نمی آورند!

بلکه انداز تو برای کسانی میسر است که از "ذکر" تبعیت و پیروی کرده باشند.

و اینجاست که فَأَنَا الذَّكْرُ معنای شود؛

ذکر یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) و ولایت ایشان!⁵

باید اول وارد حصن حصین ولایت مولانا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بشویم.

باید محبت مولا در دل و جان مان ریشه بدواند، تا انداز پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) برای

ما مفید واقع شود و آن زمان است که امیرالمومنین (علیه السلام) برای محبینشان، کسانی که

از ایشان تبعیت کردند، هادی می شوند؛

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.

إِلَّا ذِكْرِي لِمَنِ أَذْكُرُ⁶

أَفْعَالُكَ مَا كَانَتْ فِيهَا

هیچ یک از افعال و کردار تو نیست، مگر آنکه برای افراد متذکر و حق جو،

موجب تذکر و یادآوری شود.

الَّذِي عَنْهُ ضَلَّ

که (آن بخت برگشته) از آن گمراه شد!

حال آن بخت برگشته، همان اولی ملعون، ابوبکر بن ابی قحافه (لعنة الله عليه)، که گمراه شد و دیگران را گمراه کرد و دومی ملعون یعنی عمر بن خطاب (لعنة الله عليه) را برای دوستی خود برگزید، چگونه خواهد بود؟

«يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»⁷

ای وای بر من، کاش فلان [شخص گمراه] را به دوستی انتخاب نکرده بودم!

آنان کسانی هستند که با غضب خلافت و هتک حرمت صاحب ولایت، ایتام آل محمد (عليهم السلام) را از یاد «ذکر» که همان «ذکر الله» است و «تَظْمِئُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»⁸ محروم کردند و کفر، فسوق و عصیان را جایگزین آن کردند.

اولی ملعون، بارها و بارها حجت بر او تمام شده بود، اما هر بار به شکلی روی بر می گرداند؛ پس از شهادت رسول الله (صلی الله علیه وآله)، ابوبکر ملعون می گوید خلافت را به خواست مردم پذیرفته است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخنان و بیعت های پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره ولایت خود را یادآوری می کنند.

ابوبکر (لعنة الله عليه) می گوید اگر پیامبر بگویند که به علی ظلم کرده، خلافت را باز می گرداند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر می شوند و می فرمایند:

«ارْفَعْ رَأْسَكَ أَيُّهَا الصَّلِيلُ الْمُفْتُونُ»

و دستور می دهند حق را به صاحبش بازگرداند.

ابوبکر نیز می پرسد اگر توبه کند و خلافت را واگذارد، آیا بخشیده می شود، و پیامبر وعده بخشش می دهند.

پس از آن تصمیم می گیرد به مسجد برود و حقیقت را برای مردم بگوید و خلافت را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بازگرداند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «من با تو خواهم بود اگر شیطان تو را رها کند.» او می گوید: «اگر مرا رها نکند، من او را رها می کنم.»

در راه، عمر (لعنة الله عليه) او را می بیند و از حالش می پرسد. وقتی ماجرا را می شنود، می کوشد او را از تصمیمش منصرف کند.

ابوبکر (لعنة الله عليه) می گوید: «علی به من گفت: تو نمی گذاری از این

تاریکی بیرون آیم، وَإِنَّكَ شَيْطَانِي، تو شیطان منی.»

عمر (لعنة الله عليه) پاسخ می‌دهد: «چه شده که امروز به محمد و آنچه آورده ایمان آورده‌ای، در حالی که نزد ما او جادوگری دروغگوست؟»⁹

«فكان الشيطان هو الثاني للإنسان خذولا»¹⁰

شیطان دومی ملعون است، یعنی عمر بن خطاب (لعنة الله عليه)، همان کسی که اولی ملعون را از ذکر، یعنی ولایت گمراه کرد و با همراهی او خلافت را غصب کرد. همان اهل رجس و نجس و خبیثی که؛ وقتی امر ولایت نازل شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از آنان گرفت، اقرار به ایمان کردند اما در دل آن را تأیید نکردند.¹¹

نااهلان در شکستن بیعت در تاریخ، ید طولایی دارند؛ غربت علی (علیه السلام) در تاریخ تکرار می‌شود، مردی غیور که برای گرفتن بیعت، برای امام زمان مظلومش، در شهر نااهلان و نامردان قدم برمی‌دارد... هوا تاریک و تاریک‌تر می‌شد، و آن مرد هاشمی، تنهاتر... در کوچه‌های سرد و خاموش کوفه، در میانه حرامی‌های بزدل... دگر کسی نماند؛ حسین جان!

به کوفه میا، کوفه وفا ندارد. دیدم بعد مغرب هیچکس یار من نیست، اینجایی که می‌گویند، اصلا جای زن نیست...

بیعت را شکستند و از اطاعت و پیروی رسول اکرم (صلوات الله علیه) - که همان اطاعت از فرمان خدای متعال است - سر باز زدند، و پس از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کافر شدند؛

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا»¹²
کسانی که کافر شدند، و [مردم را] از راه خدا باز داشتند، در گمراهی دوری افتاده‌اند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا»¹²
کسانی که کافر شدند، و [به خود و دیگران] ستم کردند، هرگز خدا آن‌ها را نخواهد بخشید، و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد.

مصدق این آیات و روایات همان کسانی هستند که سقیفه و صحیفه ملعونه را مسیر و راهی برای رسیدن به اهداف شیطانی و لعین‌شان که همان غصب خلافت بود قرار دادند، در مقابل سبیل الله، که همان مسیر ولایت و هدایت به حضرت مولانا امیرالمومنین (علیه السلام) است؛

وَ (أَنَا) السَّبِيلُ الَّذِي عَنْهُ مَالٌ

و من آن راهی هستم که از آن منحرف گشت،

من همان راه و مسیری هستم که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) شما را به آن متذکر و انداز می نمود اما در برابر آن مانع شده و از آن منحرف گشتید و مسیرهای دیگری را به خیال خود ترسیم کردید؛

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا»

و صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ لَا يَئِيَّ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام).¹³

در ماجرای حدیث قرطاس، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) درخواست قلم و کاغذ دادند: «برای من دوات و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید.»¹⁴

چرا که حضرت خاتم الانبیاء (صلوات الله علیه) قصد داشتند در این وصیت مانند هر زمان دیگری، بر جانشینی و خلافت امام علی (علیه السلام) تأکید کنند. چون او تنها سبیل است و او تنها مسیری است که تا ابد به وسیله‌ی آن گمراه نمی شویم و آن همان حصن حصین ولایت است.

«لَنْحَنُ (عليهم السلام) السَّبِيلُ لِمَنْ اقْتَدَى بِنَا؛ و ما سبیل و راه هستیم برای کسی که پیرو ما باشد...»¹⁵

اما عمر (لعنة الله علیه) باری دگر در مقابل امر ولایت، قد علم می کند و صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ می شود و با تندخویی و هتک حرمت، درباره‌ی حضرت محمد امین (علیه السلام) می گوید: «إِنَّهُ لَيَهْجُرُ، أَيُّ: لَيَهْذِي؛ او در حال هذیان است.»¹⁶

ای ملعون!

مگر از چه می ترسیدی که چنین تهمت سنگین و ناروایی به خاتم الرسل، ابوالقاسم محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) زدی؟
می دانستی که اگر وصیت حضرت، که امر ولایت است، به کتابت برسد کار تو و امثال تو تمام است.

ابلیس در روز غدیر، پس از تاج گذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) با جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً» اندوهگین شد؛ زیرا شیاطین گفتند با معرفی امام پس از پیامبر، این امت حفظ شده و دیگر راهی برای گمراه کردنشان نیست.
اما ابلیس پاسخ داد که نگران نباشند، زیرا برخی از اصحاب به او وعده داده اند که به سخنان پیامبر درباره این امر اقرار و اعتراف نکنند.¹⁷

چنین شد که؛ اولین کسی که در سقیفه بنی ساعده با خلیفه اول ملعون بیعت کرد، ابلیس بود.

از همان روز هایی که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، ذکر علی (علیه السلام) را بیان می فرمودند و مسیر حق و سبیل الله را در وجود ایشان معنا و تبیین می کردند، عمر بن خطاب لعین، تمام این مسیر را می دید و می شنید و می فهمید، اما او شیطان اصلی است و برای خشنودی ابلیس، قبل از عیدالله الاکبر، یعنی واقعه غدیر به او وعده تفربه و غصب این جایگاه را داده بود.

آری، آنان کسانی هستند؛ که با پست و رذل ترین اعمال و اقوالشان، مردم را از تنها و تنها مسیر الهی که ولایت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، باز داشتند.
همان مسیری که حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به عمار فرمودند: «ای عمار! اگر دیدی علی (علیه السلام) به راهی می رود، و همه مردم به راهی دیگر، تو با علی (علیه السلام) حرکت کن، و همه مردم را رها کن».¹⁸

این سبیل حضرت امیرعالم (علیه السلام)، به صحرای کرب و بلا، همان سرزمین عشاق ختم شد؛
فقط هفتاد و دو نفر با راه علی (علیه السلام) رفتند و بقیه گمراه ماندند...
حضرت قاسم بن الحسن (علیه السلام)، پسر شیر جنگ جمل،
تعبیرشان از مسیر جد و عموی شان چیزی نبود جز، احلی من العسل...

ولایت معانی بسیاری دارد، که برای فهم آن معانی، باید برای شناخت و کسب معرفت صاحب آن، یعنی وجود مبارک حضرت علی (علیه السلام) تعمق و تعقل کنیم؛ چنانکه همین خطبات و آناه‌ای مبارک مولا، از مهم‌ترین مباحث شناخت ولایت است؛ هرچه تو را بیشتری شناسم، از هرچه غیر از توست رها می‌شوم و زیر سایه چادر حضرت مادر، پناه می‌گیرم...

طبق آیات قرآن کریم، کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و پس از روشن شدن هدایت با پیامبر مخالفت کردند، اعمالشان حبط و نابود می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ... وَ سَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ»¹⁹

همانگونه که هر کس به ایمان کفر ورزد، اعمالش از بین می‌رود:

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»²⁰

در چنین جایگاهی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جدا کردن حق از باطل و هدایت جاهلان، با صراحت «أنا» می‌فرمایند:

وَ (أَنَا) الْإِيمَانُ الَّذِي بِهِ كَفَرَ

و من آن ایمانی هستم که به آن کفر ورزید،

هرجا نام مقدس حضرت علی (علیه السلام) باشد یعنی ایمان و ایشان امیرمومنان هستند و مومن، کسی است که در عالم ذر، به ولایت امیر مومنان (علیه السلام) بلی گفته است، و کافر دقیقاً نقطه‌ی مقابل آن است، که بغض علی (علیه السلام) را به حب علی (علیه السلام) ترجیح داده است؛

«يَا عَلِيُّ حُبُّكَ تَقْوَى وَ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُكَ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ»²¹

مومن در صدر قلبش، که همان منزلگاه ایمان است، حب علی (علیه السلام) را قرار می‌دهد، چرا که این قلب متعلق به صاحبش است؛

«... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَ زَيْنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ...»²²

از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال شد: آیا به حضرت قائم (علیه السلام)،

لقب «امیرالمؤمنین» خطاب می‌شود؟ فرمودند: «نه، این عنوان مخصوص علی

(علیه السلام) است؛ هیچ کس نه قبل از او و نه پس از او سزاوار نیست به

این نام نامیده شود، و هر کس چنین ادعایی کند کافر است».²³



و کافران، همان کسانی بودند که به جای امیرالمومنین علی (علیه السلام)، خلیفه اولی و دومی را با این لقب صدا می زدند، و همین ملاعین را در قلوبشان صدر نشین کردند. چنانکه به سنت صاحبان شان در قلوبشان نیز غصب خلافت صورت گرفت. و جایگاهی غیر از آن چیزی که استحقاق آن را داشتند، برای آنان در قلوبشان برگزینند.

همان پروردگاری که قلوب بندگانش را خلق نمود و آن را با ایمان، یعنی حب و ولایت امام علی (علیه السلام) مزین گرداند، همان پروردگار هم بیان می فرماید؛
«وَكُفْرًا إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»²²
و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است.

که کفر، ابوبکر و فسوق، عمر و عصیان، عثمان (لعنة الله عليهم اجمعين) است.²⁴

وَالْإِيمَانُ الَّذِي بِهِ كَفَرُوا
و او کسی شد که به ایمان کفر ورزید.

عاقبت کسی که به ایمان و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کفر ورزد و بغض او را بر محبتش ترجیح دهد، حبط اعمال است. قرآن اعمال چنین کسانی را، به خاکستری تشبیه می کند؛ «أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ» که طوفانی بیاید و بادی بوزد از بین می رود و چیزی از آن باقی نمی ماند.²⁵

همین آیات قرآن و اندازهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که راه را به همگان نشان می داد ولی برخی راه دیگری برگزیدند و در نتیجه اعمالشان نابود شد. و پیامبر (صلوات الله علیه) از بی اعتنائی و مهجور کردن قرآن توسط امت شان شکایت کردند: «يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»²⁶

چه آشناست قصه غربت آل الله (علیهم السلام) ...
انگار ماجرای خواهری قرار دوباره تکرار می شود؛
رأس تومی رود، بالای نیزه ها من خون گریه می کنم در پای نیزه ها
حضرت قرآن است که بر بالای نیزه ها چون هلال ماه می درخشد، و آیات نورانی بر لب های خشکش زمزمه می شود....

چه میراث غربی است، این داغ برادر و قلب زخمی خواهر، در خاندان شما!
و این میراث، از غم غربت علی (علیه السلام) است، که در جای جای
صفحات تاریخ نوشته می شود....



قرآن کریم، به همراه اهل بیت (علیهم السلام)، یادگاری‌های آن حضرت بودند؛
فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا؛ و قرار نبود هیچوقت آن دو از یکدیگر جدا شوند.²⁷

وَ (أَنَا) الْقُرْآنُ الَّذِي إِيَّاهُ هَجَرَ

و من آن قرآنی هستم که آن را ترک کرد،

پس از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امام علی (علیه السلام) طبق سفارش ایشان، قرآن کریم را به بهترین شکل آن جمع‌آوری کردند و نزد مهاجران و انصار بردند تا آن را به عنوان مرجع رسمی بپذیرند. اما ابوبکر و عمر (لعنة الله علیهما) چون دیدند در این مصحف مطالبی وجود دارد که برخی از رفتارها و اشخاص را آشکار و رسوا می‌کند، آن را نپذیرفتند.

بعدها، در دوران خلافت عمر (لعنة الله علیه)، او خواست مصحف امام علی (علیه السلام) را از بین ببرد، ولی امام قبول نکردند و فرمودند:

این قرآن را تنها پاکان از خاندان من خواهند شناخت و لمس خواهند کرد، و تا زمان ظهور حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) پنهان می‌ماند. آن‌گاه ایشان آن را آشکار کرده و مردم را بر اساس حقایق و احکام واقعی آن هدایت خواهد کرد.²⁸

آن ملاعین نفهمیدند که هر چه بخواهند، قرآن‌های کاغذی را بسوزانند یا مفقود کنند، هیچ تغییری در اصل اینکه قرآن ناطق و حقیقی، حضرت مولانا علی بن ابی طالب (علیه السلام) است نمی‌کند.

ابن ملجم (لعنة الله علیه) که از قاریان قرآن بود در بهار قرآن، ماه رمضان، با شمشیر بر فرق مبارک حضرت قرآن می‌زند! چرا که از همان خوارج پست بود، که به خاطر قرآن‌های پوستین و ظاهری، روح و حقیقت قرآن را ترک کرده و نسبت به آن کافر شدند.

از همان روزهای اول، بعد از معرفی و تعیین جانشینی مولی الموحدين، حضرت حیدر کرار (ارواحنا له الفداء)، دشمنان ولایت تمام تلاش‌شان را کردند تا جانشین، از جانب پیغمبر (صلوات الله علیه) تغییر پیدا کند؛

قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ،

می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تغییر ده.»²⁹



در تفسیر این آیه حضرت باقر العلوم (علیه السلام) بیان فرمودند:
«آنان گفتند: به جای علی (علیه السلام)، ابوبکر یا عمر (لعنة الله علیهما) را قرار بده
تا از تو پیروی کنیم.»³⁰

تمام تلاش آنان همین بود که هیچ اثر و نامی از مولا باقی نگذارند، اما خیال‌های باطل،
طمع‌ها و فتنه‌های‌شان مگر تمامی داشت؟
خلیفه‌ی جاه طلب اولی، به فرمان شیطان‌ش یعنی عمر (لعنة الله علیه)، حقیقت قرآن
را ترک کرده و مردم بی وفا را همراه خود کرد؛
و آن زمانی بود که امیرالمومنین (علیه السلام) را بعد از گذشت فقط چند روز از
شهادت حضرت رسول الله (صلوات الله علیه) خانه‌نشین کردند و آن حضرت به امر
حضرت طه (صلوات الله علیه) مشغول به جمع آوری قرآن کریم شدند.
بارها و بارها با اهل کساء به پشت در خانه‌های اصحاب می رفتند و بیعت می گرفتند
ولی در سحرگاه فردا هیچ خبری از آنان نبود جز چهار نفر، که اگر چهل نفر می شدند،
تاریخ بطور دیگری رقم می خورد.

ای مردم!

(أَنَا الْقُرْآنُ الَّذِي إِتَاهُ هَجَرَ؛

من همان قرآنی هستم که این ملعون مرا مهجور کرده، منم آن قرآنی که کنار گذاشته شدم،
من امیرالمومنین هستم، و ولایت با من معنا می شود!

و سرانجام به بیت الله یورش بردند، به حضرت حوراء الانسیه (سلام الله علیها) جسارت کردند،
دستان امیر عالم (علیه السلام) را بستند و با گرفتن بیعت اجباری ولایت‌شان را غصب نمودند.
صفحه‌های قرآن کریم بود، که پشت در خانه می سوخت، و به دنبال علی (علیه السلام)
می‌دوید، و زمین می‌خورد...

آن ملاعین، نه تنها حقیقت قرآن را ترک کردند بلکه؛ با تحریف آیاتش، آن را غصب نمودند.

با این جنایات و اعمال شنیع‌شان، امر حضرت حق تعالی را زیر سوال بردند، و خواسته،

هوی و هوس خود را، بر امر و خواست الهی ترجیح دادند.

و سخنان رسول خدا (صلوات الله علیه) را نادیده گرفتند؛

عَلَيْهِ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْصِ.³¹

و در مسیر تحقق ولایت و تکمیل دین، پیغمبر اکرم (صلوات الله علیه) را به سختی کشاندند؛ **كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ**؛ چنانکه جانش را برای فرمان پروردگار به زحمت انداخت.³²

و قرآن هم اکنون هم مهجور است؛ تا آن زمان که مردی محمدی صورت و علوی سیرت، به کعبه تکیه زند، و با قیامش، آیه به آیهی قرآن کریم، که در وصف امیر المومنین (علیه السلام) و ولایت ایشان است، را تفسیر کند و زمین از عدل و داد پر شود...

وقتی صنمی قریش، یعنی عمر و ابوبکر (لعنة الله علیهما) را خلیفه و امیر قلب و روح خود قرار می دادند و از پیامبر (صلوات الله علیه) درخواست می کردند که قرآن را تغییر دهند، پس طبعاً از همان خلیفه‌شان هم تبعیت و پیروی می کنند و بدین سبب؛ از علی (علیه السلام) گمراه می شوند، از علی (علیه السلام) منحرف می شوند، نسبت به علی (علیه السلام) کافر می شوند و علی (علیه السلام) را ترک می کنند و در نتیجه، دین الله را که همان اسلام است، تکذیب می کنند؛

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْذِّينِ³³

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْذِّينِ³⁴

برترین و کامل ترین دین نزد پروردگار اسلام است، و اسلام یعنی تسلیم بودن در برابر ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام).³⁵

وَ (أَنَا) الَّذِي أَلْذِي بِهِ كَذَّبَ

و من آن دینی هستم که آن را تکذیب نمود،

منم همان دین و همان اسلامی که از آن سربیزی کرده و تکذیب نمودید! و در برابر آن سر تعظیم فرو نیاوردید و تسلیم آن نشدید!

و با **تکذیب کردن دین**، نتوانستید امام زمان تان و مولای تان را بشناسید و افراد دیگری را در جای او قرار دادید و با او دشمنی کردید و **مشرك** شدید!

در آن روز عیدالله الاکبر که دین خدا، با ولایت حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) کامل شد، خلیفه اولی و دومی ملعون، نزد مولا آمدند و با «بیخ بیخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مومنین و مومنة»³⁶ جلوی همگان، بیعت دروغین بستند، درحالیکه نه به اسلام و نه به مولا هیچ ایمانی نداشتند، چراکه از اول مشرک بودند و بت پرست؛

آن دو بت (صنمی قریش) ادعای کردند از زمان ظهور اسلام دیگر بت پرستی نکرده‌اند، در واقع پنهانی بت‌های جاهلی خود را نگه داشته بودند. در جریان جنگ خندق، آنان به پیامبر (صلوات الله علیه) سوگند خوردند که بت‌ها را نمی‌پرستند؛ پیامبر به حضرت علی (علیهما السلام) دستور داد بت‌های پنهان شده آنان را پیدا کرده و آنها را نابود کند.

حضرت علی بت‌ها را یافت، آنان را شکست و نزد پیامبر (علیهما السلام) بازگشت و فرمود: «به خدا سوگند، ناراحتی آن دو را (پس از شکستن بت‌هایشان) نسبت به خودم تا لحظه‌ای که مردند در صورت آنها می‌دیدم»³⁷

مَنْ هَذَا حُصُونِ الشِّرْكِ وَمَنْ شَادَ الْإِسْلَامَ وَمَنْ عَمَّرَ

چه کسی قلعه‌های شرک را واژگون ساخت؟
و چه کسی اسلام را بلند نمود؟ و چه کسی اسلام را آباد کرد؟

مَنْ قَدَّمَهُ طَهَ وَعَلَى أَهْلِ الْإِيمَانِ لَهُ أَمْرٌ³⁸

چه کسی او را حضرت طه بر همه مردم مقدم داشت؟
و او را بر جمیع اهل ایمان امیر نمود؟

این صنمی قریش ملعون، کینه‌ها و بغض‌هایی نسبت به امیر عالم (علیه السلام) داشتند چرا که ایشان از ازل بت شکن بود.

و چنین شد که برای نجات خود که مظهر شرک و بت پرستی بودند، دست به دروغ و افترا زدند و دین حقیقی را ناعادلانه غصب کردند؛

ملعون ثانی، در نامه‌ای اعتراف می‌کند که اگر امر غصب خلافت فقط به دست ابوبکر بود، نمی‌توانست از عهده این کار بر بیاید و این امر با تدابیر و مکرهای خودم ممکن شد.³⁹

من بودم که چهل نفر را وادار کردم تا به دروغ علیه پیامبر شهادت دهند و بگویند که امر خلافت و امامت را به اختیار ما مردم گذاشته است،³⁹

و من طمع به خلافت را در جان و دل مهاجرین و انصار انداختم، و چنین شد که شعار «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» سر دادند؛ یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد،⁴⁰ و ابوبکر را به عنوان خلیفه اعلام و معرفی کردم و احادیثی را به دروغ به پیامبر نسبت دادم که در فضائل همنشینم، ابوبکر بیان کرده است،⁴¹

و خود، اولین نفری بودم که به او دست بیعت دادم و به سبب ترسی که از علی (علیه السلام) داشت او را دائماً ترغیب به این کاری کردم،

و ابوبکر بعد از آنکه مردم با اکراه با او بیعت کردند، از روی ترس گفت:

«وَلَيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبُنِي وَمَا أَرَادَ بِهِ سِوَايَ؛ ولایت شما را به عهده گرفتم اما با وجود علی (علیه السلام) در بین شما بهترین تان نیستم؛ بدانید من شیطانی دارم که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد.»⁴¹

این خلفای جاه طلب با اعمال خبیثانه شان، بندگان را از اطاعت خدا و حقیقت توحید، که همان ولایت امیرالمومنین، علی (علیه السلام) است بازداشته و به اطاعت خود دعوت نمودند، و امام اول و جانشین حضرت ختمی مرتبت (صلوات الله علیهما) را تکذیب کرده و نسبت به آن مشرک شدند.

دین حقیقی، یعنی ولایت را تکذیب کردند و احکام آن را تحریف نمودند، و نه تنها قرآن کریم را بلکه دین خدا را هم مهجور کردند؛

«وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ؛

وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا بِالْإِمَامِ الْأَوَّلِ وَهُمْ بِالْأَيْمَةِ (عليهم السلام) الْآخِرِينَ كَافِرُونَ.»⁴²

وای بر مشرکین که در مورد امام اول شرک آوردند و در مقابل دینی که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) با آن فرستاده شد یعنی همان ولایت امام علی (علیه السلام)، مظهر شرک شدند.

و آن امت به جای تسلیم بودن در برابر مولای شان، حضرت امیرالمومنین (علیه السلام)، تسلیم هوای نفس شان و خلیفه‌ی قلب شان شدند و راه شان را گم کرده و بهره ای از دین نبردند؛

حضرت شمس الشموس، سلطان علی بن موسی الرضا المرتضی (سلام الله علیه) فرمودند:

«ما اهل بیت علیهم السلام، نور و روشنائی (راه) هستیم، برای آن که از ما پیروی کند، و ما راهنماییم برای آنکه از ما راهنمایی جوید، و هر که از ما نباشد، از اسلام بهره‌ای ندارد، خداوند متعال دین را با ما آغاز کرده و با ما پایان می بخشد.»⁴³

خاک در حریم حضرت شفیعه کریمه معصومه،
خواهر سلطان دین، عالم آل محمد؛ امام رضا (علیه السلام)،
توتیای چشم عالمان دین گشته؛

آری درگاه تو است مرکز دارالفنون علم
طلاب دین اند کواکبی از کهکشان قم

هر چه حقیقت در این عالم است در وجود مبارک ائمه اطهار (علیهم السلام) معنا می شود.
تمام ارکان دین و توحید، در ذوات مقدس ایشان شکل گرفته و به ظهور رسیده است. مسیر
هدایت اند و تنها خود نیز ما را به حقیقت می رسانند.

در روز غدیر، شیرین ترین روز شیعیان، مولا امیرالمومنین، علی (علیه السلام) در
حضور همگان می پرسند:

«واعلموا أيها المؤمنون ان الله عز وجل قال إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا
أَتَدْرُونَ مَا سَبِيلَ اللَّهِ وَمَنْ سَبِيلُهُ أَنَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي نَصَبَنِي لِلتَّبَاعِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ؛

آیا می دانید راه خدا چیست و چه کسی راه و صراط اوست؟
«أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ! أَنَا سَبِيلُهُ»⁴⁴

من صراط و راه خدا هستم که هر کس راهی غیر از آن برود هلاک می شود!
من راه خدا هستم؛ همان کسی که خداوند پس از پیامبرش (صلوات الله علیه) مرا
برای پیروی مردم منصوب کرده است.

وَ (أَنَا) الصِّرَاطُ الَّذِي عَنْهُ نَكَبُ

و آن صراطی هستم که از آن روی برگرداند.

این راه و صراط بارها قبل از آنکه از آن روی برگردانند، توسط رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) معرفی شده بود؛

در جمعی رسول خدا (صلوات الله علیه) به وصی شان، امام علی (علیه السلام) اشاره می کند و این آیه را تلاوت می فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»⁴⁵

و این علی (علیه السلام) است که راه راست من است، حضرت حق تعالی مرا بر این راه راست قرار داد، منم پیغمبری که جهان به طفیلی وجودم خلق شده است و مرا امر به انذار آن و هدایت به سوی آن فرمود! پس ای امت من، از علی (علیه السلام) پیروی کنید، نه راه دیگری تا از حق دور نشوید!

مسیر ولایت و حق که معرفی شد، مولا و سرور محبین و شیعیان هم در غدیر تعیین شد، پس این خود انسان است که اختیار دارد، وارد ولایت حق شود یا ولایت شیطان!

«فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»⁴⁶

خود که حب علی (علیه السلام) را نداشت گمراه شد، پس در صدد گمراه کردن بقیه برآمد؛ به حضرت مادر (سلام الله علیها) جسارت شد، به خاطر حقد و کینه ای که نسبت به مولا علی (علیه السلام) داشتند، درب را سوزاندند، دست های نجس شان را بالا بردند و گل یاس محمدی را پرپر کردند...

از صراط مستقیم که ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) است، روی برگردانند. و از هر آنچه که منسوب به ایشان بود و عطر خوش ایشان را در بر می گرفت، حتی حضرت محسن شهید (علیه السلام)...

و ما بندگان هستیم که انتخاب می کنیم در صدر قلوب مان چه کسی را بنشانیم. همان کسی را که حب او به تمام جسم و روح مان جلا و نور می دهد، یا آن کسانی را که بوی تعفن شرک و عصیان شان، جسم و روح مان را پیر و خسته از گناه می کند؟

تمامی دین و ایمانم، ذکر و راهم، قرآن و صراطم، نماز و روزه ام و... هر آنچه که با لسان مبارک حضرت خاتم الانبیاء (صلوات الله علیه) به آن متذکر و سفارش شدم، در وجود مبارک شما خلاصه می شود، ای مولای من، یا امیرالمومنین (علیه السلام)!



و اذکار نماز یومیه را به عشق شما مولای من به زبان می آوریم؛

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ⁴⁷

ما را به راه ولایت، همان راهی که حضرت طه (صلوات الله علیه)

سفارش فرمودند، هدایت فرما

همان راه کسانی که به آنان نعمت ویژه ولایت و عشق را هبه کرده‌ای،

نه راه کسانی که از امامت و خلافت تو گمراه شدند که تا قیامت هر گناه

و عصیانی که صورت بگیرد بر گردن آنها است.

همان کسانی که با پایه گذاری بنا و آجرهای شرک و شرّ در سقیفه بنی

ساعده، واقعه‌ی عاشورا را رقم زدند...

یاس کبود، حضرت انسیه الحوراء (سلام الله علیها) را از روی دشمنی و کینه‌ی حضرت

علی (علیه السلام) به شهادت رساندند و اما حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)،

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ؟

حضرت حق تعالی، برای آن مومنینی که در عالم ذر به حبّ علی (علیه السلام) بلی گفته

بودند و در زیر سایه‌ی چادر حضرت ام اییها، صدیقه کبری (سلام الله علیها) قطره

قطره، درس ولایت و عشق را آموخته بودند؛ میدان عشقی ترسیم کرد به نام کربلا!

در این طف، صدای اناهای علوی آل حسین (علیه السلام) پیچیده، و ولایت در وجود

عزیزان حسین (علیه السلام) تکثیر شده است، که گوش دشمن را کر کرده و آتش

بغض و کینه‌شان را شعله‌ور می‌کند...

از موذن کربلا، حضرت علی اکبر (علیه السلام) که با ذکر علی

(علیه السلام) در اذانش دعوت به ولایت می‌کند؛ «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ»

تا کوچکترین علی کربلا، حضرت علی اصغر (علیه السلام)، که با دیدن

غربت و بی کسی پدر از گهواره لبیک می‌گوید...



و زینت أب، حضرت عقيلة الحوراء (سلام الله علیها) است که با صوت علوی شان پایه های میراث سقیفه را به لرزه در می آورند؛ «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»؛ در راه ولایت چیزی جز زیبایی دیده نمی شود برای کسی که عاشق باشد! در قلب و روحش حبّ علی رخنه می کند و آن قلب، حسینی می شود و عشق به بی نهایت می رسد.

حضرت بقیة الله، ولی الله الأعظم (ارواحنا له الفداء) با اقتدا به مادرشان حضرت زهرا (سلام الله علیها) و به تاسی از قلب محزون عمه جان شان حضرت زینب (سلام الله علیها) با ظهورشان، ولایت حسینی را اقامه می کنند. و ما شیعیانی که با اذن حضرت مادر (سلام الله علیها)، وارد حصن حصین ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) و میدان عشق حسینی شده ایم باید تمام فعل و قول مان **الحبّ فی الله و البغض فی الله** باشد!

همانگونه که در مناجات المحبین، از کلام مبارک حضرت علی بن الحسین، سیدالساجدین (علیه السلام) می خوانیم:

«إِلَهِی فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ لَا تَتْرُکْ... وَأَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ، وَ قَرَّعْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ، وَ رَغَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ، وَ أَلْهَمْتَهُ ذِكْرَكَ، وَ أَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ»؛

خدایا، ما را از کسانی قرار ده که برای قرب ولایت برگزیدی... و رویش را برای خود از غیر، پاک کردی و دلش را برای عشقت تهی نمودی و آن را به سوی آنچه نزد توست مشتاق فرمودی و یادت را به او الهام کردی و سپاس گزاری ات را نصیبت نمودی.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمَوْلَانَا الْمَظْلُومِ الْفَرَجَ
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمَوْلَانَا الْغَرِيبِ الْفَرَجَ

منابع و مأخذ شرح خطبات

منابع شرح خطبه مبارکه تطنجیه:

۱. برای خواندن کل روایت مراجعه شود به: بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام ج ۱، ص ۵۱۴
۲. برای خواندن کل روایت مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۸۵ و ۳۸۶
۳. آیه ۱۲ سوره مائده
۴. المناقب، ج ۱، ص ۲۸۳
۵. آیه ۱۷۲ سوره اعراف
۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۲
۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱
۸. تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۵، ص ۴۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۰۸
۹. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، ص ۵۹۰
۱۰. سوره مبارکه نمل آیه ۸۲
۱۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰
۱۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۶
۱۳. سوره نمل آیه ۸۳
۱۴. القمی، ج ۲، ص ۱۳۱
۱۵. القمی، ج ۲، ص ۱۳۰
۱۶. آیه ۴۷ سوره کهف
۱۷. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۸
۱۸. الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۲۵۸
۱۹. سوره رعد، آیه ۴۳
۲۰. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۲۹
۲۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۰۲
۲۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۴۰، ص ۱۵۴
۲۳. نهج البلاغه، خطبه ۵

منابع شرح خطبه مبارکه افتخار:

١. الافتخار إن كان راجعاً الى تعظيم النفس والتوجه اليه أو الى تحقير الناس وإهانتهم: فهو من خباثت الصفات. وقد يكون للإشارة الى تجليل شخص وتعريفه بمقام ممتاز بحيث يليق أن يُفتخر به، أو للإشارة الى عظمة صفة أو عمل يُفتخر به، أو يكون قصده التواضع والخضوع: ففي هذه الصور يكون ممدوحاً. وبهذا المعنى يفتقر الافتخار عن المباهاة: فاتّها من البهاء بمعنى الحسن والظرافة. و مرجع المباهاة الى التفوق من هذه الجهة في نفسه.
- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ٩، ص ٣٨
٢. الغدير في الكتاب والسنة والادب، ج ٧، ص ٥٠
٣. علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٠٧
٤. به عنوان نمونه مراجعه شود به:
- حديث «انتم عليّ أشهر في السماء من اسمي». مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، ص ٣٣
- حديث «زأى ليلة المعراج في كلّ سماء ملكاً على صورة عليّ بن أبي طالب». الخرائج والجرائع، ج ٢، ص ٨١١
٥. تفسير القمي، ج ١، ص ٣٧
٦. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ٧٦
٧. الاختصاص، النص، ص ٢٢٤
٨. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١، ص ١٢٤
٩. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ١٩٩
١٠. بحار الأنوار، ج ٥، ص ٣٣٠
١١. الفصول المختارة، ص ٩٧
١٢. الأمالي (للمصدوق)، النص، ص ٨٩
١٣. تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٢٤
١٤. علل الشرائع، ج ٢، ص ٤٠٦ و ٤٠٧
١٥. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص ١٧٠
١٦. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ٥، ص ١٥٣
١٧. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٥، ص ٢٦٩ الى ٢٧١
١٨. سورة مبارکه انبياء، آيه ٣٢
١٩. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ١٣٦
٢٠. من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٦١٣
٢١. سورة مبارکه رعد، آيه ٢
٢٢. سورة مبارکه الرحمن، آيه ٧
٢٣. محاسبة النفس، ص ٢٨
٢٤. سورة مبارکه يس، آيه ١٢
٢٥. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٥، ص ٢٦٩ الى ٢٧١
٢٦. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ٥، ص ٥٦ و ٥٧
٢٧. بحار الأنوار، ج ٥٥، ص ١٠٧
٢٨. سورة مبارکه يس، آيه ١٢

٢٩. «... إِنَّ اللَّهَ قَدَّرَ فِيهِ مَجَارِيَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالتُّجُومِ وَالْكَوَاكِبِ، ثُمَّ قَدَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَلَى الْفَلَكَ ثُمَّ وَكَّلَ بِالْفَلَكَ مَلَكًا مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ يَدِيرُونَ الْفَلَكَ فَإِذَا أَذَاهُ دَارَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالتُّجُومُ وَالْكَوَاكِبُ مَعَهُ فَتَنَزَّلَتْ فِي مَنَازِلِهَا الَّتِي قَدَّرَهَا اللَّهُ فِيهَا لِيُؤْمِهَا وَلِيَلْتَمِهَا...». بحار الأنوار، ج ٥٥، ص ١٤٦
٣٠. «... وَأَمَّا فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُنْزِلُ بَيْنَ نَفْخَتِي الصُّورِ بَعْدَ مَا يُنْفَخُ التَّفْخَةُ الْأُولَى مِنْ دُؤْبِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِنَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [فِيهِ] وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ... فَيَمْطُرُ ذَلِكَ عَلَى الْأَرْضِ... فَيَنْبُتُونَ مِنَ الْأَرْضِ وَ يُخْتَبُونَ». التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ٢٨٢
٣١. «الإمام الماء العذب على الظلم والذال على الهدى». الكافي (ط) - الإسلامية، ج ١، ص ٢٠٠
٣٢. «... وَرَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ الشَّابِعَةِ بَحَارًا مِنْ نُورٍ يَتَلَأَلُ تَلَأُلُهَا يَخْطُفُ بِالْأَبْصَارِ وَ فِيهَا بَحَارٌ مُظْلِمَةٌ وَ بَحَارٌ مِنْ تَلَجٍ تَزْعُدُ...»؛ درآسمان هفتم درياهاي از نور ديدم بسيار درخشان كه نزديك بود از شدت درخشش آن، بينايي چشم ها ربوده شوند و در آن درياهاي تاريك و درياهاي برف و يخ بود كه رعد و برق مي زد. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٩٩
٣٣. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص ٣١٥
٣٤. به عنوان نمونه: «صاحب العلم المخزون و غارف الغيب المكنون و حافظ التبر المصون و العالم بما كان و يكون»، «المحيط بجوامع علم الكتاب». المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص ٣٠٥

منابع شرح خطبه مباركه مفاخره:

١. سوره مباركه الرحمن، آيه ١٩
٢. البرهان في تفسير القرآن، ج ٥، ص ٢٣٥؛ تفسير فرات الكوفي، ص ٤٥٩
٣. تفسير الصافي، ج ٤، ص ٣٢٠
٤. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ١١، ص ٢٩٨؛ بحار الأنوار، ج ١٧، ص ٢٠٠؛ برگرفته از تفسير نمونه، ج ١٩، ص ٤٣٣ و ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٢١، ص ١٦٧
٥. الميزان في تفسير القرآن، ج ١٧، ص ٢٥٦
٦. تفسير نمونه، ج ١٩، ص ٤٣٣
٧. تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين، ج ٨، ص ٩٠
٨. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج ٤، ص ١٠٧؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٤٤؛ معاني الاخبار النص، ص ٢٥٩؛ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلى الله عليهم)، ج ١، ص ٥٣٦؛ بحار الانوار، ج ٢٤، ص ٣٠٢
٩. بحار الانوار، ج ٤٢، ص ٨٩
١٠. سوره مباركه زمر آيه ٢٣
١١. الكافي، ج ١، ص ٤٣؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ٤، ص ٢٩٤
١٢. مرآة العقول، ج ٢، ص ١١٥؛ شرح اصول كافي، ج ٤، ص ١٥٥
١٣. سوره مباركه حجر، آيه ٨٧
١٤. تفسير القمي، ج ١، ص ٣٧٦؛ بحار الأنوار، ج ٨٩، ص ٢٣٥
١٥. مستدرک سفينة البحار، ج ١، ص ٢٦٩؛ مجمع البيان، ج ١، ص ٣٤
١٦. بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ١١٥؛ تفسير فرات الكوفي، ص ٢٣١

١٧. التوحيد (للصدوق)، ص ١٥٠
١٨. مستدرك سفينة البحار، ج ١، ص ٢٦٩؛ تفسير الصراط المستقيم، ج ٣، ص ١٩
١٩. البرهان في تفسير القرآن، ج ٣، ص ٣٨٦
٢٠. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٦١
٢١. سورة مباركة آل عمران، آية ٧
٢٢. تفسير العياشي، ج ١، ص ١٦٢؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٥٩٩
٢٣. مجمع البيان، ج ١، ص ٣٤، (ذيل أسماء سورة حمد)
٢٤. سورة مباركة الرحمن، آية ٢٢
٢٥. جمال الاسبوع بكمال العمل المشروع، سيد بن طاووس، ج ١، ص ٥٢٨

منابع شرح خطبه مبارکه نورانيت:

١. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ١٢، ص ٤٣٥؛ علل الشرائع، ج ١، ص ٩؛ تفسير الصافي، ج ٥، ص ٧٥
٢. زك ٤، ١٤٩، ٩، موسوعة مصطلحات علم الكلام، ص ٤٤٢
٣. فرهنگ ابجدی، ج ١٠، ص ٤١٣
٤. العين، ج ٣، ص ٧
٥. المنجد في اللغة، ج ١٠، ص ٤٤١
٦. طباطبائي، الميزان، ١٣٩٣ق، ج ١٩، ص ٣٩٢
٧. سورة مباركة نساء، آية ١٧٠
٨. سورة مباركة محمد، آية ٣
٩. سورة مباركة اسراء، آية ٨١
١٠. سورة مباركة والعصر
١١. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ١٢، ص ٢١٥؛ تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ٣، ص ٥٣٢؛ بحار الأنوار، ج ٩، ص ٢٢٥؛ القمى، ج ٢، ص ٩٢؛ تفسير نور الثقلين ج ٣، ص ٢٥٨؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب ج ٨، ص ٧٠؛ التفسير (للعياشي) ج ١، ص ٢٨٥؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج ٣٦، ص ٩٩؛ تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ٦، ص ٤٦٢؛ بحار الأنوار، ج ٣٦، ص ٩٩؛ العياشي، ج ٢، ص ١٢٢
١٢. الغدير ط ٢ ج ٣، ص ١٧٦ تا ١٨٠؛ كتاب التاج الجامع للأصول كتاب الفضائل في فضل علي ابن أبي طالب، وإحقاق الحق ج ١، ص ٥٨، و ج ٧، ص ٤٧٠
١٣. الأمالي (للطوسي) ج ١، ص ٤
١٤. سورة مباركة فجر، آية ٢٢
١٥. عوالم العلوم والمعارف، ج ١١، ص ٥٦٧؛ نواشب الدور، ج ٣، ص ١٩٤؛ الهداية الكبرى، ص ٤١٧
١٦. سورة مباركة زمر، آية ٣١
١٧. تفسير القمى، ج ٢، ص ٢٤٨؛ تفسير كنز الدقائق، ج ١١، ص ٣٠٢
١٨. تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ٣٣٠؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ٣، ص ٨٦٢

١٩. كامل الزيارات، ج ١، ص ٣٣٢؛ بحار الأنوار، ج ٣١، ص ٦٣٨
٢٠. ط كمباني، ج ١٣، ص ٦٠٤؛ وجديد، ج ٥١، ص ٢٦١٩
٢١. سورة مباركه حاقه، آيه ٤
٢٢. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٣٤٤؛ القمى، ج ٢، ص ٤٤٠؛
النورالثقلين؛ البرهان
٢٣. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٣٤٤؛ المناقب، ج ٢، ص ١٥١؛
البرهان
٢٤. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٦، ص ٥٣٦؛ تأويل الآيات الظاهرة،
ص ٦٩٢؛ المناقب، ج ٢، ص ١٥١؛ و البرهان
٢٥. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٦، ص ٥٤٠؛ بحار الأنوار، ج ٣٣،
ص ١٥٥؛ كتاب سليم بن قيس، ص ٧٧٢
٢٦. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٦، ص ٥١٤؛ بحار الأنوار، ج ١١،
ص ٣٧٧؛ القمى، ج ٢، ص ٣٨٣؛ نورالثقلين؛ البرهان
٢٧. سورة مباركه اعراف، آيه ٧٨
٢٨. سورة مباركه قمر، آيه ٣١
٢٩. سورة مباركه فصلت، آيه ١٣
٣٠. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ط مؤسسة النشر
الإسلامى شرف الدين الأسترآبادي، السيد علي، ج ١، ص ٧٧٧
٣١. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ١٤٠؛ بحار الأنوار، ج ١١، ص ٣٩٤؛
القمى، ج ٢، ص ٤٢٤
٣٢. سورة غاشيه، آيه ١
٣٣. فرهنگ ابجدى، ص ٦٣٤
٣٤. المنجد فى اللغة، ص ٥٥٢
٣٥. أقرب الموارد، ج ٤، ص ٤٣
٣٦. شرح و تفسير لغات قرآن بر اساس تفسير نمونه، شريعتمدارى، جعفر،
ج ٣، ص ٣١٩
٣٧. سورة مباركه يوسف، آيه ١٠٧
٣٨. سورة مباركه بقره، آيه ٧
٣٩. سورة مباركه جاثيه، آيه ٢٣
٤٠. سورة مباركه اعراف، آيه ٤١
٤١. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٦٤؛ الكافى، ج ٨، ص ١٧٨؛
بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣٦٤؛ نورالثقلين؛ البرهان
٤٢. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٦٤؛ بحار الأنوار، ج ٧، ص ٢٠٩؛
القمى، ج ٢، ص ٤١٨
٤٣. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٦٤؛ الكافى، ج ٨، ص ٥٠؛
بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣١٠؛ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٥٠؛ تأويل الآيات الظاهرة،
ص ٧٦٢؛ فيه: «خاضعة» محذوف؛ ثواب الأعمال، ص ٢٠٨؛ الصراط المستقيم،
ج ٢، ص ٢٥٣
٤٤. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٦٤؛ الكافى، ج ٨، ص ٥٠؛
بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣١٠؛ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٥٠؛ تأويل الآيات الظاهرة،
ص ٧٦٢؛ ثواب الأعمال، ص ٢٠٨؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٢٥٣

٤٥. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٤٦؛ بحار الأنوار، ج ٦٩ ص ١٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٨ ص ٢٦٧؛ رجال الكشي، ص ٢٢٩؛ رجال الكشي، ص ٤٦٠؛ البرهان.
٤٦. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٤٦؛ الكافي، ج ٨، ص ٥٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣١٠؛ ثواب الأعمال، ص ٢٠٨؛ نور الثقلين؛ البرهان
٤٧. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٤٨؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص ٧٦٢؛ البرهان
٤٨. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٧٢؛ الكافي، ج ٨، ص ٥٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣١٠؛ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٥٠؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص ٧٦٢؛ ثواب الأعمال، ص ٢٠٨؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٢٥٣
٤٩. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٩، ص ٢٥١؛ القمي، ج ٢، ص ٤١٩؛ نور الثقلين؛ فيهما: «الغليظ» بدل «العذاب»
٥٠. تفسير اهل بيت (عليهم السلام)، ج ١٨، ص ٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٨، ص ٣٥٦؛ بحار الأنوار، ج ٩، ص ٢٥١؛ فيه: «العذاب» بدل «الغليظ»

منابع شرح خطبه مبارکه الوسيله:

١. بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٩٥، باب ٦؛ تفسير نور الثقلين، ج ٤، ص ٢٣٨
٢. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٢٤، ص ٣٠٣؛ الكافي، ج ٨، ص ٢٤٢
٣. سورة مبارکه رعد، آيه ٧
٤. سورة مبارکه يس، آيه ١١
٥. «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ يَغْنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»
٦. تفسير اهل بيت عليهم السلام، ج ١٢، ص ٥٠٠؛ الكافي، ج ١، ص ٤٣١؛ بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣٣٢
٦. قصيده كوثرية، سيد رضا هندی، مطلع الانوار، ١٤٣٣، ج ٩، ص ١١٦-١٢٤
٧. سورة مبارکه فرقان، آيه ٢٨
٨. سورة مبارکه رعد، آيه ٢٧
٩. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٢٩، ص ٣٥؛ مدينة معاجز الأئمة الإثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، ج ٣، ص ١٤؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٣٥٦
١٠. البرهان، ج ٣، ص ١٦٥؛ تفسير القمي، ج ٢، ص ١١٣
١١. تفسير اهل بيت عليهم السلام، ج ٣، ص ٥٣٢؛ بحار الأنوار، ج ٣١، ص ٥٧٦؛ البرهان
١٢. سورة مبارکه نساء، آيات ١٦٧ و ١٦٨
١٣. تفسير اهل بيت عليهم السلام، ج ٣، ص ٥٣٠؛ بحار الأنوار، ج ٣١، ص ٥٧٨؛ القمي، ج ١، ص ٣٨٨؛ نور الثقلين

١٤. المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ج ١، ص ٦٨٠

١٥. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفْسِيرُ أَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ٤، ص ٦٤٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٢٠؛ المناقب، ج ٤، ص ٢٨٣

١٦. كشف المحجة لثمرة المهجة، ج ١، ص ١١٧

١٧. كتاب سليم بن قيس الهلالي، أسرار آل محمد عليهم السلام، حديث ٤، ص ٢٣٣ و ٢٣٤

تفسير أهل بيت عليهم السلام، ج ١٢، ص ٣٤٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٧، ص ١٦٨؛ تأويل الآيات الظاهرة، ص ٤٦٣؛ البرهان

١٨. «يَا عَمَّارُ! إِنْ زَأَيْتَ عَلَيَّا قَدْ سَلَكَ وَادِيًّا وَ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًّا غَيْرَهُ فَاسْلُكْ مَعِيَ عَلَيَّ وَدَعِ النَّاسَ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٣٨، ص ٣٨

كشف الغمة في معرفة الأئمة، المحدث الإربلي، ج ١، ص ١٥٣

١٩. سورة مباركه محمد، آيه ٣٢

٢٠. سورة مباركه مائده، آيه ٥

٢١. الأمالي (للصدوق)، ج ١، ص ٢٥؛ روضة الواعظين، ج ١، ص ١١١؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٣٩، ص ٣٤١

٢٢. سورة مباركه حجرات، آيه ٧

٢٣. البرهان، ج ١، ص ٤١٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٧، ص ٣٣١

٢٤. «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ يَغْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَرَّةَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ؛ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّالِثُ»

الشيخ الكليني، الكافي - ط الاسلامية، ج ١، ص ٤٢٦

٢٥. سورة مباركه ابراهيم، آيه ١٨

٢٦. سورة مباركه فرقان، آيه ٣٠

٢٧. صفار، بصائر الدرجات، ١٤٠٤ق، ص ٤١٣، حديث ٣

٢٨. «وَلَمَّا أَسْخَلِفَ عَمْرٌ سَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَذْفَعَ إِلَيْهِ الْقُرْآنَ الَّذِي جَمَعَهُ لِيُخْرِقَهُ وَ يُبَيِّنَهُ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٣١، ص ٢٠٥

٢٩. سورة مباركه يونس، آيه ١٥

٣٠. البرهان ج ٢، ص ١٨٠؛ البحار ج ٩، ص ١١١؛ تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٢٠

٣١. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ١، ص ١٤٨؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٣٨، ص ٣٥ و ٣٨؛ ج ٨٩، ص ٨٠

٣٢. صحيفه سجادية، دعای دوم، فراز چهارم

٣٣. سورة مباركه ماعون، آيه ١

٣٤. سورة مباركه تين، آيه ٧

٣٥. «الباقر (عليه السلام): إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ قَالَ: التَّسْلِيمُ

لِعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) بِالْوَلَايَةِ»

تفسير أهل بيت عليهم السلام، ج ٢، ص ٥٠٢؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٣٤١

المناقب، ج ٣، ص ٩٥



٣٦. بحار الأنوار، ج ٢١، ص ٣٨٣
٣٧. كتاب سليم بن قيس الهلالي، ص ٢٤٩ و ٢٥٠
٣٨. قصيده كوثرية، سيد رضا هندی، مطلع الانوار، ١٤٣٣، ج ٩، ص ١١٦ و ١٢٤
٣٩. بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٢٩٠
٤٠. بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٢٩١
٤١. بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٢٩٢
٤٢. سورة مبارکه فصلت، آیه ٦: تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ١٣، ص ٤٨٤؛ بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٨٣؛ القمی، ج ٢، ص ٢٦٢
٤٣. «... نحن نور لمن تبعنا و هدى لمن اهتدى بنا و من لم يكن متا فليس من الاسلام في شيء بنا فتح الله الدين و بنا يختمه ..»
مسند الإمام الرضا (عليه السلام)، ج ١، ص ٣٥٩
٤٤. تفسیر نور الثقلين، ج ٥، ص ٣١١؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ٩٤، ص ١١٢
٤٥. سورة مبارکه انعام، آیه ١٥٣
٤٦. سورة مبارکه اعراف، آیه ١٦
٤٧. سورة مبارکه فاتحه، آیات ٦ و ٧



اللَّهُمَّ عجل لوليک الفرج

اللَّهُمَّ عجل لمولانا المظلوم الفرج

اللَّهُمَّ عجل لمولانا الغریب الفرج

اللَّهُمَّ عجل لمولانا الفريد الفرج

اللَّهُمَّ عجل لمولانا البترید الفرج

عجل الله تعالى
فرجه الشريف